

ایران آزاد

ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال یازدهم شماره ۱۲۶ خرداد ۱۴۰۲

در خرداد خونین با درود به همه پیشکسوتان
مبارزه برای آزادی ایران زمین تاکید می کنیم
تمامیت نظام جهل و جنایتکار حاکم باید برود.
تشکیل کنگره ملی ضرورت ملی و میهنی اکنون
تاریخ ایران است.



نمایه

صفحه	موضوع	نویسنده
۳	ماشین اعدام را متوقف کنید	جبهه ملی ایران
۴	سرمقاله نشریه پیام جبهه ملی ایران شماره ۲۱۹ مورخ ۱۹ خرداد	جبهه ملی ایران
۶	دانشگاه فراموش نمی کند	جبهه ملی ایران
۸	صنایع هسته‌ای ابزار استمرار حکومت نامشروع علی خامنه‌ای	ابوالفضل قدیانی
۹	چرا هویت مسئله ای سیاسی نیست؟	دکتر اسماعیل نوری علا
۱۳	ارتش ملی ایران پس از گذار از رژیم اسلامی	ناخدا محمد فارسی
۲۲	هوش مصنوعی تمدن ما را هک کرده است	بیووال نوح هراری The Economist
۲۵	هویت‌های نابه‌جا: کشور	کوامی آنتونی آپیا برگردان: هامون نیشابوری

www.jebhemelli.nl

جبهه ملی ایران- هلند بر روی شبکه اینترنت

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

ماشین اعدام را متوقف کنید

امروز بار دیگر شاهد اعدام جوانان ایران زمین بودیم. جوانانی که در روندی غیر عادلانه محاکمه و سربدار شدند. اعدام به هر بهانه و دلیل امری نادرست و جنایتکارانه است. جبهه ملی ایران سالها است که اعدام را مردود شمرده و ان را بنا به موازین حقوق بشری و انسانی امری نادرست می‌داند. اعدام‌های اخیر ملت ایران را عزادار کرده و تنها بر خشم مردم افزوده است. پاسخ صحیح به درخواست مردم برای داشتن حکومتی قانونمدار و دموکرات و مبتنی بر حقوق بشر، چنین رفتاری نبوده و لازم است که حاکمیت در رفتارهای خود تجدید نظر کند. جبهه ملی ایران برای پاسخ به درخواست‌های ملت ایران در این راه دشوار آزادی و استقلال، راهکار سه ماده‌ای اعلام داشته که الگویی مسالمت‌آمیز برای انتقال قدرت به ملت است.

شورای مرکزی جبهه ملی ایران
۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۲

سرود جبهه ملی ایران

شکوه تو
بنای فخر اجدادیات
این جان
که در تن است هر دم
فدای عشق و آزادیات
ایران
شکوه تو
بنای فخر اجدادیات
این جان
که در تن است هر دم
فدای نامت
ای وطن
یادت
ای وطن
تا ابد

با توام از عهد قدیم
ای ایران به تو دل بستم
عزم محکم و پابرجا
چون کوهی در توفان رها
دست دشمن تا به تو نرسد
با تو هستم در همه جا
خانه‌ام ایران
ملک عقل و ایمان
حصار مهرش
مرا امان
با تو هم‌پیمان
تا رسد به سامان
شکوه نامت
در این جهان
ایران

جبهه ملی
خاک پای ایران
که رنج میهن
کشد به جان
بسته‌ام پیمان
پا به پای توفان
که با تو باشم
به هر زمان
میهنم ایران در دنیا
غرق غرور و آزادگی‌ست
جبهه ملی در این راه
از دل و جان با تو یکی‌ست
ای ایران به تو دل بستم
جاویدان در جانم مقیم
برنگردم ای وطن عزیز

از فرمان بی حجابی تا حجاب اجباری



نشریه داخلی - تهران - ۱۹ خرداد ۱۴۰۲ خورشیدی - شماره ۲۱۹

در دنیای امروز و در جوامع پیشرفته و مترقی، آزادی عقیده و بیان، آزادی قلم و رسانه، آزادی تشکیل احزاب و جمعیت ها، آزادی اجتماعات و تظاهرات، آزادی انتخابات و گزینش سکانداران امور جامعه، آزادی انتخاب شغل و حرفه، آزادی انتخاب محل سکونت، همگی از اولیه ترین آزادی ها برای همه شهروندان و انسان ها شناخته می شوند. پر واضح است که در تمام اینگونه جوامع، آزادی انتخاب پوشش روی سر، برای بانوان نیز از اولیه ترین آزادی های انسانی آنان محسوب می گردد. اما هزاران دریغ و افسوس، در وطن ما که از کهن ترین تمدن های روی زمین و از پایه گذاران تمدن بشری می باشد، هنوز این آزادی ها تحقق نیافته و تلاش ایرانیان در بیش از یک قرن گذشته برای کسب این آزادی ها به نتیجه مطلوب و استواری نرسیده است.

در مورد حجاب یا پوشاندن موی سر برای بانوان، در زمانی به سلیقه و تصمیم و دستور یک شخص خودکامه، چادر را با زور از سر زنان کشیدند و آنان را مجبور کردند که حتما باید بدون حجاب، از منزل خارج شوند. نتیجه آن شد که بسیاری از زنانی که به حجاب عقیده داشتند، برای مدت ها در خانه ها محبوس شدند و امکان بیرون آمدن از خانه را نداشتند. بسیاری از مردان نیز به این فرمان و اجبار معترض بودند و به فرمانده آن لعن و نفرین می کردند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، آن فرمان بی حجابی اجباری نیز ساقط شد و بانوان گرامی ایران دارای این اختیار شدند که به میل و اراده خود با پوشش یا بدون پوشش روی سر در جامعه حضور یابند. تا مدت ها صحنه ی انسانی و درست حرکت بانوان بدون حجاب در کنار بانوان با حجاب و

دوشادوش یکدیگر در جامعه ایران دیده می شد که نشان دهنده رعایت حق انتخاب بانوان در این مورد بود. اما پس از انقلاب بهمن ۵۷ که گروهی با عقاید ایدئولوژیک خاص خود بر اریکه قدرت تکیه زدند و برعکس آن فرمان بی حجابی، زنان این سرزمین را ناگزیر کردند که حتما باید با پوشش روی سر در جامعه حضور یابند. اعتراضات بانوان فرهیخته ما در جو هیجانی انقلاب و در سایه زور مداری اقتدارگرایان و با شعار «با روسری یا تو سری» آنان، به جایی نرسید و بانوان با اکراه و اجبار ناچار به بر سر کردن روسری شدند. اما کارگزاران حکومت، همچنان بالا تر بودن روسری زنان را مهم ترین مسئله سیاسی و اجتماعی خود و کشور تلقی کرده و با ایجاد گشت به اصطلاح ارشاد، مزاحمت و آزار بانوان را وجهه همت خود قرار دادند. در اواخر شهریور ۱۴۰۱ گشت ارشاد در تهران خانم

مهسا امینی، دختر ۲۲ ساله را به بهانه نامناسب بودن حجاب بازداشت کرد. اما سرانجام، این دختر جوان در تاریخ ۲۵ شهریور در زندان گشت ارشاد کشته شد. این حادثه دلخراش موج فزاینده ای از اعتراضات مردمی به ویژه از طرف جوانان و بانوان را در سراسر ایران، برانگیخت. در این تظاهرات ملی گسترده، در کنار شعارهای مختلف غالبا شعار «زن زندگی آزادی» شنیده می شد. این شعار حاکی از خواستن حفظ کرامت زن و برابری حقوق او با مرد و درخواست یک زندگی متعارف و معمولی و بدون دغدغه و برقراری آزادی بود. زیرا که آزادی است که سرمنشاء استقرار حاکمیت ملی و مردم سالاری بوده و رفاه و سعادت جامعه را فراهم می نماید.

قیام اعتراضی ملت ایران، ماه ها ادامه یافت. در جریان این اعتراضات خیابانی صدها نفر کشته شده و هزاران نفر مصدوم و مجروح گردیدند. عده زیادی به علت اصابت گلوله های ساچمه ای به صورتشان، چشم و بینایی خود را از دست دادند. ده ها هزار نفر نیز بازداشت گردیدند و به زندان ها روانه شدند. تعدادی از بازداشت شدگان بدون رعایت موازین قضایی و بدون محاکمه عادلانه و با اتهامات واهی و فقط به

منظور ایجاد جو وحشت و ارعاب در جامعه، به اعدام محکوم شده و به طناب دار سپرده شدند.

امروز که بیش از ۸ ماه از شروع قیام ملی ایرانیان سپری شده، علیرغم تمام تهدیدات و تمهیدات حکومت، بانوان ایران توانسته اند التزام به داشتن حجاب اجباری را پشت سر بگذارند. امروز شاهدیم که در سراسر کشور بسیاری از بانوان بدون پوشش روی سر در جامعه حضور پیدا می کنند. آنان با گردنی بر افراشته و نشان دادن غروری آشکار حاکی از ایستادگی در برابر زور و اجبار و کسب اولیه ترین حق انسانی خود در خیابان ها تردد می کنند. آنان با این حرکت، نشان می دهند که برای حفظ این آزادی اجتماعی خود از هیچ تهدیدی نمی هراسند. در سوی دیگر حکومت بریده از مردم را می بینیم که جز تن دادن به خواست معقول و منطقی مردم به پا خاسته راهی ندارد. واضح است که اعتراضات ملت ایران به عملکرد حکومت جمهوری اسلامی محدود به حجاب اجباری نیست بلکه آزادی های اساسی و استقلال سیاسی و رفع تنگناهای اقتصادی و معیشتی و بحران های محیط زیستی مورد مطالبه جدی اکثریت قاطع مردم ایران است.

۲۵ شهریور ۱۴۰۱ یک نقطه عطف در

تاریخ سیاسی اجتماعی ملت ایران است. بازگشت جامعه ایران به شرایط قبل از آن دیگر ممکن نخواهد بود.

چرا در کشور شما هیچ آدمی نمی خندد؟
دوست صمیمی ام
که تراژدی و اندوه و غربت را
در چشمانت می خوانم
ما مردمی هستیم که شادی را نمی دانیم!
بچه های ما تاکنون رنگین کمان ندیده اند
اینجا کشوری است
که درهای خود را بسته است
و اندیشیدن و احساس را لغو کرده است!
کشوری که به کبوتر شلیک می کند،
و به ابرها و ناقوس ها.
اینجا پرنده پروای پریدن ندارد
و شاعر
هراس از شعر خواندن!
اینجا کشوری است
که راهی برای پیمودن ندارد
حتی مگس از پریدن می ترسد
و شب شعری برگزار نمی شود!
اینجا کشوری است
که نیمی از آن سیاهچال است
نبیم دیگر نگهبان!
مردگان با همسران یکدیگر
از دواج کرده اند
و روشن نیست مردمانش کجا رفته اند!
گردشگر مو طلایی فرانسوی به من می گوید
کشور شما
زیباترین کشوری است که من دیده ام!
اینجا باران می خندد
گل ها می خندند
هلو و انار می خندد
بوته های یاسمن
از دیوارها آویزانند
پس چرا در کشور شما
هیچ آدمی نمی خندد؟! /

«اعدامشان کردند.»
خروش دخترک برخواست.
لبش لرزید.
دو چشم خسته اش از اشک پر شد،
گریه را سر داد
و من با کوششی پُر درد، اشکم را نهان کردم.
چرا اعدامشان کردند؟
می پرسد ز من با چشم اشک آلود،
چرا اعدامشان کردند؟
عزیزم، دخترم!
آنجا، شگفت انگیز دنیایی است:
دروغ و دشمنی فرمانروایی می کند آنجا.
طلا: این کیمیای خون انسان ها
خدایی می کند آنجا.
شگفت انگیز دنیایی که همچون قرن های دور
هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن آلوده ست.
در آنجا حق و انسان حرف های پوچ و بیهوده ست.
در آنجا رهزنی، آدم کشی، خون ریزی آزادست،
و دست و پای آزادی ست در زنجیر
عزیزم، دخترم!
آنان
برای دشمنی با من
برای دشمنی با تو
برای دشمنی با راستی اعدامشان کردند!
و هنگامی که یاران،
با سرود زندگی بر لب،
به سوی مرگ می رفتند،
امیدی آشنا می زد چو گل در چشمشان لبخند.
به شوق زندگی آواز می خواندند.
و تا پایان به راه روشن خود با وفا ماندند.
عزیزم!
پاک کن از چهره اشکت را، ز جا برخیز!
تو در من زنده ای، من در تو: ما هرگز نمی میریم.
من و تو با هزاران دگر،
این راه را دنبال می گیریم.
از آن ماست پیروزی.
از آن ماست فردا، با همه شادی و بهروزی.
عزیزم!
کار دنیا رو به آبادی ست.
و هر لاله که از خون شهیدان می دمدم امروز،
نوید روز آزادی ست.

دانشگاه فراموش نمی‌کند

و به حضور چنین قهرمانان و دلاورانی در دانشگاه‌های ایران می‌بالیم. چراغ جنبش در دانشگاه روشن است و خاموش نخواهد شد.

پیروز باد مقاومت شرافتمندانه دانشجویان ایران

سازمان دانشجویان جبهه ملی
ایران

سوم خرداد ماه ۱۴۰۲



نمی‌شود. آتشی که در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ روشن شد، آتش جاودان است. حمله نیروهای سرکوب در روز چهارشنبه ۲۷ اردی بهشت ماه به ساحت دانشگاه تهران و بر هم زدن کلاس‌های درس و یورش گسترده به دانشجویان و اساتید دانشکده هنرهای زیبا و تشکیل کمیته انضباطی برای دانشجویان زخم خورده و به فاصله کوتاهی از آن احکام صادره قهرآمیز برای دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی تبریز که به بهترین نحو ممکن به ایفای نقش شهروندی خود مشغول بودند را قویا محکوم می‌کنیم

هنوز یک هفته از حمله سیستماتیک و بی‌سابقه عوامل سرکوب به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و برپایی کمیته انضباطی صحرایی فرمایشی نگذشته که خبر محرومیت از تحصیل و تبعید هشت دانشجوی علوم پزشکی دانشگاه تبریز که نسبت به حملات شیمیایی مدارس ایران اعتراض داشتند، پیکره دانشگاه را لرزاند.

شمشیر خشونت شما عریان است و سخن ما برا و کوتاه، هیئت حاکمه جمهوری اسلامی باید بداند، دانشگاه فراموش نمی‌کند، دانشگاه خاموش

پیروز باد جنبش دانشجویی

حماسه آزادسازی خرمشهر پاره‌تن ایران زمین



آنچه که ایران و ایرانی را از گزند مداخله بیگانه مصون نگاه داشته و ایران‌زمین را برقرار نگاه داشته، همین اهمیت استقلال است. در چهل‌ویک سال پیش در سوم خرداد ۱۳۶۱ ارتش ملی، رزمندگان و وجدان بیدار ملت ایران، آرزوی بیگانگان و صدام‌حسین را برای تجاوز به کشور عزیزمان را بر باد دادند. نام و یادشان ماندگار

که ایرانیان به‌ویژه در دوران معاصر بدان باورمند شده‌اند. اما استقلال‌طلبی و پاسبانی از تمامیت‌ارضی، اصولی بوده‌اند که در ذات فرهنگ ملی ایرانیان همواره نهفته بوده است. حماسه آزادسازی خرمشهر پاره‌تن ایران‌زمین، در ادامه سنت فرهنگ ملی استقلال‌طلبی ایرانیان، آفریده شد.

حماسه آزادسازی خرمشهر ترجمان استقلال‌طلبی و وطن‌دوستی ملت در تاریخ هزاران ساله ایران‌زمین است. به بیان دیگر آنچه که موجب استمرار ایران‌زمین در این هزاران سال شده، فرهنگ ذاتی استقلال‌طلبی ایرانیان بوده است. مشروطه‌طلبی، آزادی‌خواهی، عدالت‌جویی و... فرهنگ‌هایی بوده‌اند

حمله تروریستی به مرزبانان ایرانی را محکوم می‌کنیم

حملاتی به سربازان ایرانی در مرزهای کشور نباشیم.
کمیته رسانه جبهه ملی ایران

بی‌توجهی و اهمال نسبت به ضرورت تقویت و تجهیز نیروهای مرزبانی در سطوح مختلف مرتبط با آن اعم از امور آموزشی، لجستیکی، تسلیحاتی و عملیاتی می‌باشد. بودجه دفاعی کشور بجای صرف در امورات نامرتب با امنیت ملی کشور، باید برای تقویت نیروی مرزبانی کشور هزینه گردد تا دگر باره شاهد چنین

حمله به مرزبانان ایران که منجر به جان باختن سربازان وظیفه و کادر کشور گردید، خشم و انزجار عمومی ملت ایران را برانگیخته است. جبهه ملی ایران ضمن ابراز انزجار از این جنایت و محکوم کردن عاملان آن، بر ضرورت تجهیز و تقویت نیروهای مرزبانی کشور تاکید دارد. وقوع چنین فجایع دردناکی گویای

سیرت و نیک سرشت و یکی از اعضای مخلص و صمیمی جبهه ملی ایران و از پیروان دیرپای راه مصدق بزرگ بود. درگذشت ایشان برای همه اعضاء و طرفداران جبهه ملی ایران نیز بسیار اندوهبار و تاثر انگیز می‌باشد.

خاندان گرانقدر صحفی

با تاسفی بی پایان و اندوهی بی کران درگذشت آقای یوسف صحفی را به آن خاندان گرانقدر تسلیت می‌گوییم.
آقای یوسف صحفی شخصیتی پاک

پیام تسلیت

صنایع هسته‌ای ابزار استمرار حکومت

نامشروع علی خامنه‌ای

خامنه‌ای است که باید پاسخگو باشد. حرص و اشتها سیری ناپذیر او در حفظ قدرت و ثروت از یک طرف و از طرف دیگر کابوس از دست دادن این قدرت و ثروت باد آورده، کار او و سرکوبگرانش را به جنون رسانده و سبب شده که حتی بر گزاری جشن تولد کیان پیر فلک، شهید عزیز ملت را بر سر مزارش تحمل نکنند، بیهوده فضا را امنیتی کنند و پویا مولایی راد پسر عموی خانم زینب مولائی راد مادر داغدیده کیان عزیز را با گلوله های جنگی به قتل برسانند و موجب قتل محمد قنبری یکی از افسران نیروی انتظامی شوند. واقعیت آن است که علی خامنه‌ای جبار قدرت پرست ایران دائماً توسط سرکوبگرانش علیه ملت ایران اغتشاشگری می کند و این توطئه و شرارت خود و عوامل سرکوبگرش را به جنبش اعتراضی - انقلابی مردم که بر جسته ترین ویژگیش مسالمت آمیز و خشونت پرهیز بودن آن است نسبت می‌دهد. بی‌جهت نیست که ملت ایران این چنین از او و نظام فاسد جمهوری اسلامی منزجرند و خواهان سقوط او و نظامش می باشند. اگر علی خامنه‌ای سر سوزنی ایران را دوست داشته باشد باید دست از این قدرت شیطانی بردارد و تسلیم ملت شود، توبه کند و از پیشگاه ملت ایران طلب عفو و بخشش کند، استعفا دهد و از سر راه ملت کنار رود تا مردم با برگزاری رفراندومی واقعی نظام دلخواه خود را که به اعتقاد من همانا نظام جمهوری دمکراتیک سکولار بر پایه حقوق بشر است، جایگزین نظام ضد ملی جمهوری اسلامی کنند. اگر او تسلیم مردم نشود سرانجام مردم او را از اریکه قدرت به زیر خواهند کشید و به ظلم و جور و تبه کاری‌های او خاتمه خواهند داد و نظام دلخواه خود را مستقر خواهند کرد. آن روز دیر نخواهد بود.

بر پایی آن باتوجه به زبان‌هایی که برای کشور به بار آورده، میلیاردها دلار هزینه دربر داشته و از این رهگذر و جاه‌طلبی‌ها و تنش‌زایی‌های مداوم او در منطقه و فرای منطقه - و اخیراً هم کمک به پوتین متجاوز و جنایتکار در جنگ اوکراین و . . . چنان فقر خامان‌سوزی به ملت ایران تحمیل



ابوالفضل قدیانی

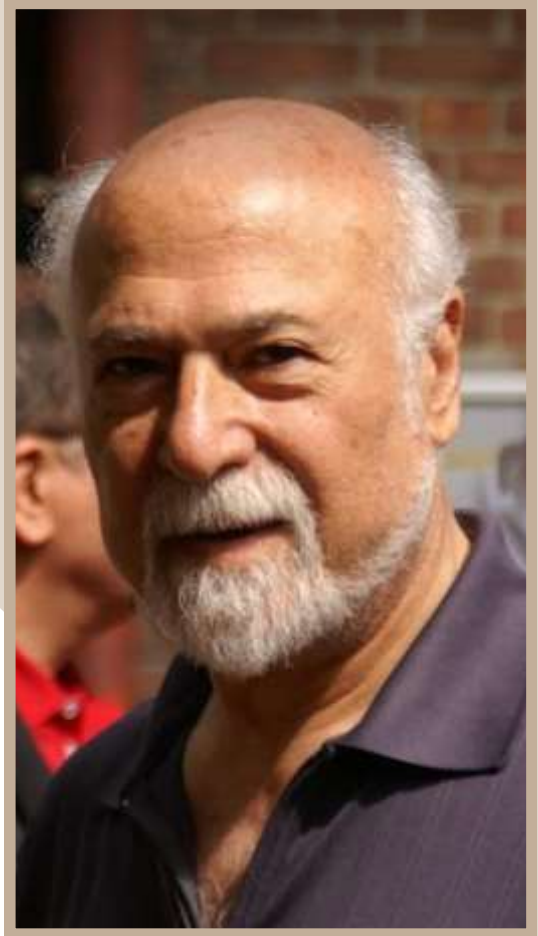


کرده که بخش عظیمی از مردم از شدت استیصال به حاشیه شهرها و حتی روستاها کوچ کرده‌اند و وضعیت تهیدستان و محرومان به جایی رسیده که به گور خوابی و پشت بام خوابی و . . . روی آورده‌اند و به علت این فقر کمر شکن دسترسی به پزشک و دارو و تغذیه نسبتاً سالم و سرپناه برایشان غیر ممکن گردیده است و در نتیجه مظلومانه به طور خاموش گرفتار مرگ زودرس شده، از دنیا می‌روند و با کمال تأسف دادرسی و فریادرسی هم ندارند مگر همت ملت که روزی از جانب خیل مظلومان به دادخواهی برآوردند. پر روشن است که مقصر و مسئول اصلی این فجایع و جنایات علی

تاریخ انتشار: ۲۵ خرداد ۱۴۰۲ علی خامنه‌ای مستبد قدرت‌پرست ایران صبح روز یکشنبه ۲۱ خرداد در دیدار با گروهی از کارشناسان و مسئولان هسته‌ای جمهوری اسلامی ضمن ادعاهای بی‌پایه و اساس گفت: «هر کس ایران را دوست دارد، هر کس جمهوری اسلامی را دوست دارد، هر کس ملت را دوست دارد، باید به انرژی هسته‌ای اهمیت بدهد.» و نعل وارونه می‌زند و می‌خواهد وانمود کند که ایران را دوست دارد و نظام فاسد جمهوری اسلامی در میان ملت محبوب است!

علی خامنه‌ای خوب می‌داند که اکثریت قریب به اتفاق مردم او را بزرگترین دشمن ملت و کشور ایران می‌دانند. حیرت‌آور است که با وقاحت تمام می‌خواهد بگوید صنایع هسته‌ای برای پیشرفت ملت ایران تاسیس شده، ادامه آن لازمه ارتقای زندگی مردم است و لذا در حفظ و حراست از زیرساخت‌های آن (ضمن توافق با آمریکا) کوشش خواهد کرد؛ صنعتی که جز ویرانگری و فقر و فاقه برای ملت چیزی به ارمغان نیاورده است. حقیقت آن است که صنایع هسته‌ای (غیر از نیروگاه بوشهر که آن هم ابزاری شد در دست روس‌ها و پوتین برای دوشیدن مردم ایران) تماماً به خاطر حفظ حکومت غیر قانونی، غاصبانه، نامشروع و مادام‌العمر علی خامنه‌ای جبار ایران ایجاد شده و تداوم پیدا کرده است. تأسیساتی که برای

چرا هویت مسئله ای سیاسی نیست؟



رفته رفته، بر اساس تجربه هامان، بد و خوب (یا مفید و مضر) را در می یابیم. و بزودی، بقول ایرج میرزا، یک حرف و دو حرف بر زبان مان می گذارند تا ما را **◆ گفتن بیاموزند...** بزرگ تر می شویم. دین و مذهب و عقیده پیدایشان می شوند و لایه هائی تازه را بر لایه های قبلی هویت ما می افزایند. پا از خانه بیرون می نهیم. با کوچه و خیابان و محله و شهرمان آشنا می شویم و بموازت این تجربه ها لایه های تازه تری به مجموعه هویت مان می پیوندند. به مدرسه می رویم، معناهاک تجریدی تری همچون کشور و سرود و پرچم از راه می رسند. به سفرمان می برند، با شهرها و مناطق دیگر آشنا می شویم؛ و...

در واقع، این روند لایه روی لایه گذاشتن از لحظه تولد و تا دم مرگ هر انسان ادامه می یابد و به دلیل همین پیچیدگی است که پاسخ به پرسش **◆ تو کیستی؟** بسیار مشکل می شود؛ بطوری که تا نتوانیم بدانیم که **◆ چه کسی**، در چه موقعیتی، و **◆ چرا** از ما چنین می پرسد قادر به پاسخگویی به پرسش اش نیستیم. به عبارت دیگر، بر اساس هویت پرسنده و چرایی پرسشی که او مطرح می کند است که ما یکی از لایه ها یا برگه های هویتی خود را از مجموعه ای که در ذهن داریم بیرون می کشیم و در قالب پاسخی فهمیدنی پیش روی پرسنده می گذاریم.

شان مشهود است) به **◆ کیستی**، تعبیر کرد. و همین جا توجه کنیم که هم چستی و هم کیستی جزو ادوات پرسش اند و در واقع **◆ سخن گفتن از هویت** با **◆ پرسش از چستی** و **◆ کیستی** یکی است. یعنی، هویت همواره در ارتباط با یک پرسش از جانب **◆ دیگری**، و اغلب در پاسخ به پرسش دیگری از اینکه که **◆ این چیست؟** و، در مورد آدمی، در پاسخ به اینکه **◆ تو کیستی؟** یا او کیست؟ **◆ معنا پیدا می کند.** همچنین از همین **◆ رویارویی با دیگری** است که معنای **◆ معرفی** (به فارسی، **◆ آشناسازی**) به دست می آید: کسی خود را به دیگری می شناساند یا دو نفر را با هم آشنا می کند.

اما پرسش **◆ تو کیستی؟**، متأسفانه، همواره یک پاسخ معین و یگانه ندارد، چرا که **◆ هویت** هر فرد آدمی دارای اجزاء گوناگون و سطوح مختلفی است و لذا مفهوم مرکب و پیچیده ای بشمار می رود که، بدون در نظر گرفتن شرایطی خاص، یافتن پاسخ به پرسش بالا را ناممکن می سازد.

در ذهن من، این **◆ مجموعه هویتی** اشخاص **◆**، از نظر ساختاری، به یک **◆ پیاز** شباهت دارد که از یک ریشه و یک لایه مرکزی آغاز شده و سپس از طریق یک سلسله لایه ها یا ورقه های جدید، که بر روی هم انباشته می شوند، به شکل کامل خود می رسد.

روند هویت یابی آدمی نیز چنین است: از شکم مادر بیرون می آئیم؛ گروهی هست که ما را در خود می پذیرد، احتمالاً و معمولاً پدری و خواهری و برادری در کارند؛ افراد خانواده گسترده تر نیز هستند و اینها همگی کلاً **◆ محیط ابتدائی** **◆** ما را تشکیل می دهند؛ محیطی که صداها، بوها، رنگ ها، و شکل های مختلف را در خود و با خود دارد. به ما نام می دهند و ما را بدان می خوانند.

این روزها گروه های مختلفی کوشش می کنند تا مفهوم **◆ هویت** را با مسئله **◆ سیاست** پیوند زده و، بر اساس آن، به مفهوم سیاسی **◆ حکومت نامتمرکز** (که معنایی جز یک حکومت فدرال ندارد) رنگی از دلایل غیرسیاسی داده و جغرافیای مناطق مختلف کشورمان را تسلیم تقسیم بندی های قومی و زبانی کنند. در مطلب این هفته کوشیده ام نشان دهم که چرا امر بسیار پر اهمیت **◆ هویت**، و بخصوص نقش **◆ زبان مادری** در آن، موضوعی سیاسی نیست و دخالت دادن این امر در بحث نامتمرکز کردن قدرت سیاسی، صرفاً **◆ خلط مباحثی** فاجعه آفرین بشمار می رود.

اجازه دهید سخنم را با مفهوم **◆ هویت** آغاز کنم. در ساحت معنانشناسی، **◆ هویت** را می توان در مورد همه موجودات عالم به **◆ چستی**، و در مورد انسان ها (که چستی شان در نمود فیزیکی

شما وقتی رفته اید که فرزندان را از مدرسه تحویل بگیرید و مسئول مدرسه که قبلاً شما را ندیده می پرسید که کیستید؟ در پاسخ اش نمی توانید بگوئید که من یکی از اهالی کره زمین هستم! در حالی که پاسخ شما بهیچ وجه ساختگی و ربائی نیست. شما، در این موقعیت و بر اساس شناختی که از پرسنده دارید، می دانید که اینگونه پاسخ را باید برای آنجا و آن زمانی بگذارید که موجودی از کرات دیگر یقهء شما را بگیرد و بپرسد که شما کیستید؟ در موقعیت گفتگو با مسئول مدرسه اما شما مسلماً پاسخ می دهید که من پدر این بچه هستم، و می دانید که بقیهء لایه های هویتی شما ربطی به پرسش مسئول مدرسه ندارد.

پس، چگونگی و محتوای بیان هویت ما اغلب موکول به شناخت ما از هویت پرسنده و موقعیتی است که هر دو در آن قرار داریم. (1)

حال اگر بر آن روند شکل گیری هویت که گفتم متمرکز شویم، خواهیم دید که، جز چند خرده هویت ابتدائی، بقیهء لایه های هویتی ما رشته هائی هستند که گروهی از انسان ها را در مجموعه های هویتی مختلف بهم وصل می کنند. من در تهران به دنیا آمده ام و پس با بقیهء تهرانی ها همشهری ام. پدر و مادرم از نور مازندران هستند، پس من با زادگان این منطقه از شمال ایران نیز همربشه ام. (2) شهروند ایران هم هستم (یا بوده ام، نمی دانم، چرا که پاسپورتم را حکومت اسلامی باطل کرده است!)، اهل آسیا هم هستم، اهل آسیای جنوب غربی نیز (که همان حوزهء امپراتوری کوروش هخامنشی باشد)؛ و بالاخره اهل خاور میانه ام و در خانواده ای مسلمان و شیعه به دنیا آمده ام و زبان مادری ام فارسی است، و...

پس لایه های هویتی ما هر یک کارکردی اجتماعی دارند و در مدارج مختلفی از اهمیت قرار می گیرند و در هر مرحله ما را عضو گروه خاصی می کنند.

و بر این اساس است که می توان پرسید کدام لایهء هویتی افراد، بیش از بقیهء لایه ها، گروه های آدمی را مشخص و از هم متمایز می سازد؟ آیا همگروه بودن با اهالی شهر و شهرستان و استان و ایالت و

ولایت خاصی می تواند مهمترین لایهء هویتی ما باشد؟ یا مذهب ما و اینکه به کدام امت تعلق داریم؟ یا رنگ پوست و شکل وجنات مان؟ و یا اینکه چگونه از هویت خود برای دیگران می گوئیم؟

آشکار است که در اینجا گفتن هم معنائی یگانه ندارد و مجموعه ای از صداها و معانی و نام ها و صفات و ویژگی های جهان وجود دارند که ما آن مجموعه را زبان مادری می خوانیم و به مدد آن از خود و دیگران می گوئیم.

پس، لاقلاً به باور من، مهمترین عنصر هویتی هر فرد زبان مادری اوست که هم وسیله ای برای فکر کردن اش محسوب می شود و هم ابزاری برای هویت پیدا کردن و آگاهی یافتن از مجموعهء لا به لای کیستی اش. اینکه من در کردستان به دنیا آمده باشم مرا لزوماً فردی از گروه کردان نمی کند، اینکه مذهبم شیعهء امامی باشد مرا لزوماً با شیعه های نجف و کربلا هم گروه نمی سازد. اینکه ایرانی هستم نیز لایه ای هویتی است که امروزه بر اساس یک قرارداد حقوقی بین المللی ساخته شده و ماهیت بالذات ندارد، آنگونه که بر اساس این قرارداد، یک انگلیسی زبان هم می تواند با یک مهر و امضای مأمور مربوطه، مثلاً در ادارهء اتباع خارجی، به شهروندی ایران درآید و ایرانی محسوب شود.

زبان مادری اما از جنم دیگری است. نخست به خاطر اینکه زبان است و سرچشمهء همهء مفهوم ها و معناها و نام ها و صفت ها و قیدها است، و دو دیگر بدان سبب که مادری است، یعنی مثل شیر در جان کودکی ما نشسته و جهان را برایمان بیان و معنا کرده است. چرا که ما جهان را با زبان می سازیم و می فهمیم و درک می کنیم. زبان خانهء عاطفه های ما نیز هست و می تواند آنها را در برابر احساس هائی که از جهان بیرون از ما به مرکز درک ما می رسند برانگیزاند.

شیی را به یاد دارم که با دکتر غلامحسین ساعدی به گفتگو نشسته بودم و او، که سرگرم باده بود، یکباره شروع به خواندن شعری به زبان ترکی کرد و به اینجا که رسید بغض اش ترکیب: بیزدن ده بیر یاد ائلییه ن ساغ اولسون / دردلریمیز قووی دیکلسین، داغ اولسون. من، غمناک از اینکه نمی دانم او چه می خواند، خواستار ترجمه شدم. گفت

تک بییتی است از حیدر بابا / شهریار که می گوید: هر کس از ما یاد کند سلامت باشد / و به او بگوئید که درد ما، مثل همین کوه، بزرگ است. و سال ها بعد دیدم که کسی حیدربابا را به نظم فارسی درآورده و این بیت را چنین منظوم ساخته است: از ما هر آنکه یاد کند بی گزند باد / گو: درد ما، چو کوه، بزرگ و بلند باد. نمی دانم اینگونه ترجمه ها تا چه حد درست اند (3) اما یقین دارم در کلمات اصلی شهریار چیزی پنهان بود و هست که از دست ترجمه می گریزد و چون آتش به جان دکتر ساعدی می افتد.

من دوستان بسیاری در میان ملیت ها و اقوام و تیره های ساکن ایران دارم. و همین گونه تجربه را بارها با آنان داشته ام. ساعدی نویسنده ای بزرگ به زبان فارسی بود و، در نتیجه، این واقعیت که او در تبریز به دنیا آمده بود در میان مان تفاوتی ایجاد نمی کرد. در عین حال، من می توانستم به تبریز سفر کنم، به زیارت سیلان و حیدربابا و مزار شهریار و هر کجای دیگر زادگاه دکتر ساعدی بروم. اما تفاوت زبان های مادری ما می توانست در ساعدی شوری بیافریند که من از آن محروم بودم و تا طعم و مزه و رنگ و بوی نهفته در زبان شهریار را نمی فهمیدم و آنها را، چون شیر مادر، قطره قطره در جانم نمی نشاندم، ممکن نبود که با آن لحظهء گریستن ساعدی همدلی راستین پیدا کنم.

بنا بر این، فکر می کنم که نه زادگاه و نه مذهب و نه سرچشمه های قومیتی و ژنتیک، و نه رنگ پوست، هیچکدام نمی توانند گروه های آدمی را آن سان از هم متمایز کنند که زبان می کند. بخصوص که می بینم، در زمانهء ما، کرد و ترک و عرب و فارس بودن فقط به زبان است و لاغیر. زادهء کردستانی که زبان مادری اش کردی نباشد کرد محسوب نمی شود، چه سنی باشد و چه هفت پشت اش در کردستان زیسته باشند.

حال باید دید که پدیده **هویت** چه ارتباطی با سیاست پیدا می کند. لاقلاً سه هزار سال است که مردمان گوناگون، با زبان ها و باورها و آئین ها و فرهنگ های مختلف، در قلمروی حکومت های سیاسی مختلف زیسته و هر از چند گاهی شاهد آن بوده اند که حاکمان قبلی جای خود را به حاکمانی جدید داده اند، بی آنکه در قلمروی هویتی مردمان تحت فرمان شان جابجائی خاصی صورت گرفته باشد. یعنی، می توان گفت که تطابق **استقلال** سیاسی و **استقلال** هویتی امری متعلق به دوران پیش از تاریخ است و با شروع تاریخ مدون جهان (بگیریم سه هزار سال پیش) تقسیمات هویتی - که اغلب به تقسیمات جغرافیائی هم ترجمه می شوند - کمتر توانسته اند موقعیت سیاسی مستقلی بیافرینند. به تاریخ هر منطقه از کشورمان که بنگریم خواهیم دید حاکمان شان هر از چند گاهی از جانی فراز آمده و بر تخت نشسته اند. به همین دلیل، می توان گفت که مثلاً، **بلوچستان** یک مفهوم هویتی - جغرافیائی است و نه یک مفهوم سیاسی.

حال، به این **واقعیت** که گفتم اضافه کنید **واقعیت** های جدیدی را که با شروع **عصر انقلاب** ارتباطات و اطلاعات **بوجود** آمده و دنیای نوینی را، در صورت **دهکده** ای جهانی **ساخته** اند. یعنی، در زمانه ای زندگی می کنیم که **روند** جهانی شدن، همراه با مقتضیات اقتصادی و شغلی و مهاجرت های وسیع، همچون **دستینه** بزرگی که محتویات دیگری پر از مواد مختلف را چنان بهم زند که از هر ماده ای در هر کجای دیگ بتوان یافت، جمعیت های مختلف دنیا را در هم **بِر** زده است.

اما، به باور من، در تمام طول این تحولات تاریخی، رابطه قدرت و هویت همواره رابطه ای یک سویه بوده و بصورتی یک طرفه اعمال می شده است. بدین معنا که **هویت** یک مفهوم سیاسی و زاینده عناصر قدرت نیست بلکه این قدرت های غیر دموکراتیک و سرکوبگر از یکسو، و قدرت طلبانی که آرزوهای خود را در پشت سپر هویت طلبی پنهان می کنند، از سوی دیگر، عواملی بشمار می روند که موجب می شوند مسئله **هویت** بصورت یک غامض

سیاسی در آید؛ یعنی، تا اینگونه دخالت ها نباشند هویت نمی تواند بصورت مسئله ای سیاسی عمل کند.

هویت البته که منشاء رضایت و ناراضی است، قدرت سیاسی هم یا ناراضی تراش است و یا رضایت آفرین. اما این رابطه همیشه از جانب سیاست با هویت معنا می یابد. این قدرت، در صورت اول خود، بدان خاطر هویت را به ماشین ناراضی تراشی تبدیل می کند که خود را منتخب و خادم مردم نمی داند و می خواهد تا ایدئولوژی مذهبی یا غیرمذهبی خود را، علیرغم میل مردمان گوناگون یک سرزمین، بر آنان تحمیل کند. قدرت سیاسی ناراضی تراش، بدین ترتیب تمرکزگرا، سرکوبگر و یکسان ساز است. ایدئولوژی یا مذهب رسمی دارد، زبان اداری خود را زبان ملی اعلام می کند و زبان های دیگر را جزء ممنوعه ها قرار می دهد. با باورها و ارزش های مردمان کار دارد، ویرانساز و سرکوبگر فرهنگی - هویتی است و، چون به اقتضای مضامین ایدئولوژیک خود پا به حوزه تخریب ارزش های هویتی می نهد، خود راه را باز می کند تا مرمان ناراضی نیز با توسل به دلایل هویتی با قدرت سرکوبگر به مبارزه برخیزند.

قدرت سیاسی رضایت آفرین اما قدرتی است برآمده از مردم، خدمتگزار آنان و برسمیت شناس تکثر و رنگارنگی شان. چنین قدرتی طبعاً نمی تواند از یکسو ایدئولوژیک و، از سوی دیگر، متمرکز باشد. یعنی نمی تواند از دل ماشین بازتولید استبداد بیرون آمده باشد.

قدرت سیاسی غیر ایدئولوژیک برآمده از شراکت همهء مردم (که در تیره ها و گروه های زبانی، عقیدتی، و فرهنگی گرد هم می آیند) محسوب می شود و به هیچ گروه و دسته ای نیز تعلق ندارد. و در صورتی که چنین قدرتی بر پایه اعلامیهء حقوق بشر وجود آمده و در ساختار مدیریتی **نامتمرکز** عمل کند خود بخود از اعمال هرگونه تبعیض و اجحاف هویتی (مذهبی، و فرهنگی، و بخصوص زبانی) عاجز خواهد بود.

بدین سان اگر، بجای کوشش برای استقرار یک سکولار دموکراسی نامتمرکز، بخواهیم مبارزه خود را به امری **هویت طلبانه** تبدیل کنیم نخست از قلمروی مبارزه سیاسی خارج شده ایم و دو دیگر اینکه ناچاریم بر عناصری سیاست زده (و نه

سیاسی) تأکید کنیم که، بجای گسترش تساهل و همزیستی، زاینده عناصر خشونت آمیز ناشی از تصفیه های فرهنگی بشمار می روند. مثلاً، **ملیت** ساختن (که مفهومی سیاسی است) از کسانی که زبان مادری شان یکی است همانقدر خطرناک است که ویژگی های یک **ملیت** را در مذهب و رنگ چشمان جمعی از مردمان دانستن. و به همین دلیل است که فکر می کنم حتی مسئله مهم **زبان مادری** را نمی توان به مسائل سیاسی متصل کرد و مشکلات مربوط به آن را باید از راه توسل به ایجاد حکومت های نامتمرکز مرتفع نمود. در این میان نه توسل به تاریخ چاره ساز است و نه استدلالات جغرافیاسیاسی.

بعبارت دیگر، در اینکه یک سرزمین بزرگ مشتمل بر مناطق سکونت ملیت ها و افوام و تیره های مختلف است شکی نیست. در اینکه هر منطقه می تواند واجد زبان و مذهب و فرهنگی **غالب** باشد نیز نمی توان شک کرد؛ اما کشاندن این مسائل به حوزه سیاست و دلیل ساختن از آنها برای ایجاد **مناطق** خالص زبانی - قومی **جز** تهیه هیزم آتشی که به جان ساکنان همان مناطق خواهد افتاد نتیجه دیگری ندارد.

می خواهم بگویم که اگر بحث سیاسی را از بحث زبان آغاز کنیم بزودی در خواهیم یافت که به دامچاله بزرگی افتاده ایم که در آن بجای تساهل دچار تخالف می شویم، بجای همزیستی به جان هم می افیم و بجای بکار بردن راه حل های منطقی ناچاریم به خشونت صرف متوسل شویم. اما اگر بتوانیم مشکلات سیاسی مان را در همان ساحت سیاست حل و فصل کرده و نگاه از آن منظر به مسئله تفاوت های زبانی و برسمیت شناختن حقوق زبانی، مذهبی و فرهنگی مردمان کشورمان پردازیم نگاه قضیه، هم در سطح حقوقی و هم در ساحت اجرائی، راحت تر قابل حل و فصل خواهد بود.

و دریغ می آید که این نکته را نیز ناگفته بگذارم که اگر در بررسی مشکلات ناشی از حکومت های متمرکز (و در نتیجه اغلب استبدادی)، و در راستای چاره جوئی برای آنکه ماشین بازتولید استبداد را از کار انداخته و پیاده کنیم، مجدانه به ضرورت های امروزی لازم برای ایجاد یک سیستم نامتمرکز خودگردانی، پردازیم آنگاه مطرح کردن معیار اشتراک زبانی (و در نتیجه، هویتی) در امر تعیین مناطق خودگردان یک کشور، در مقایسه با معیارهای علمی اقتصادی، جغرافیائی و طبیعی این کار، در درجه کمتری از اهمیت قرار می گیرد، با این نتیجه گیری بدیهی که لازم است دولت های منطقه ای خودگردان، که در یک نظام نامتمرکز ظهور می کنند، برای حفظ و گسترش زبان های مادری اهالی منطقه تحت حاکمیت خود کوشا باشند و وسائل لازم را در این مورد فراهم سازند.

در عین حال، به باور من، این امر هیچگونه منافاتی با برقرار بودن یک زبان رسمی در کشوری چند زبانه ندارد؛ آن هم زبانی که بتواند مردمان مختلف کشور را با یکدیگر در ارتباط بگذارد. از این منظر که بنگریم می بینیم که اگر زبان مادری مرکز هویت فرد فرد ما است زبان سراسری یک کشور نیز فراهم آورنده هویت ملی ما محسوب می شود و سیاست گزاران ما باید در حد مقدور بکوشند تا از بروز تضاد بین این دو جلوگیری کرده و هر یک را در حوزه کارکردی خود مطرح سازند. عبارت دیگر، بزرگ کردن مسئله الزامی بودن یک زبان سراسری، آن هم از طریق ایجاد جنجال در مورد اینکه چنین زبانی لزوماً سرکوب کننده زبان های دیگر مادری در یک سرزمین است، تنها یک گفتمان جعلی سیاسی را مطرح می سازد که جز خسران برای صاحبان زبان های مختلف یک سرزمین چیز دیگری به همراه نخواهد داشت.

همچنین اگر، در سود و زبان سنجی منافع ملی و ملیتی، بخواهیم اشتراک زبانی مابین ساکنان مناطق مختلف را دلیلی بر یکپارچه کردن یا مستقل نمودن آنها بدانیم، و بخاطر آن از حقایق مختلف علمی، اقتصادی و اجتماعی غافل شویم، کارمان حاصلی جز ورشکست کردن مردمی که در منطقه خیالی ما ساکنند ببار نخواهد آورد. مثلاً،

خوزستان در جغرافیای سیاسی و اقتصادی کشور ما یک منطقه است و آنچه این منطقه را با مناطق دیگر همجواری جدا می سازد نمی تواند با معیارهای قومی و زبانی سنجیده شود و اگر بخواهیم، به استناد اینکه زبان عده کثیری از اهالی خوزستان عربی است، پس خوزستان را یک سرزمین عربی بدانیم و بخواهیم، بر اساس این عربیت، ادعای استقلال آن را مطرح کنیم و یا بکشیم خوزستان را بصورت جزئی از شیخ نشین های خلیج فارس درآوریم (!) این سخنان آنقدر مضحک اند که در یک بحث جدی سیاسی - فرهنگی نمی توان به آنها فرصت عرض اندام داد.

نیز اگر بخواهیم سرزمین های کردهای ایران و ترکیه و سوریه و عراق را، بر اساس اشتراک زبانی، تبدیل به یک کشور کنیم آنگاه باید پرسید که چرا انگلیس و امریکا و استرالیا و زلاند نو یکی نمی شوند؛ یا چرا همین سوریه و عراق و مصر و لیبی و مراکش و تونس و عربستان سعودی را نباید یکی کرد؟ در جهان امروز اشتراک زبانی تنها دل ها را بهم نزدیک می کند و نه منافع اقتصادی و سیاسی مردمان همزبان را.

من، در عین اعتقاد به ضرورت تبدیل ایران به ایالات متحده ایران، بمنظور شکستن و از کار افکندن ماشین تولید استبداد و تبعیض، و در عین اعتقاد به اینکه مناطق مختلف ایران باید دارای قدرت خودگردانی باشند و دولت های محلی خود را دارا شوند، و در عین باور به اینکه در مناطق مختلف ایران باید زبان های غالب مادری همدوش زبان فارسی عمل کنند، به این نکته نیز باور دارم که طرفداران حکومت های نامتمرکز قومی و زبانی فقط و فقط تشنگان قدرتی هستند که تصور می کنند با تکه تکه کردن ایران مناصب قدرت محلی متعددی را به دست خواهند آورد. برای آنها مهم نیست که تکیه بر نژاد و هویت های قومی و زبانی تنها آفریننده شوونیسیم های شبه ناسیونالیستی اند، و در سراسر تاریخ جهان، مادر استبداد و بیداد و کشتار بوده اند. آنها اساساً بر خلاف آنچه ادعا می کنند، نه به دموکراسی اعتقاد دارند و نه به خدمتگزاری حکومت و دولت در راستای رفاه ملت. اما، اگر خواستار رسیدن به سکولار دموکراسی و آزادی های نهفته در حرمت گذاری بر کرامت انسان

هستیم، باید بدانیم که ایجاد سیستم نامتمرکز کشورداری تنها می تواند بر اساس ملاحظات اقتصادی، جغرافیائی، معشیتی و رفاهی مردمان و بر اساس رضایت آگاهانه آنان صورت گیرد و موارد هویتی گوناگونی همچون زبان و مذهب و نژاد را باید در ساختی غیرسیاسی و در حوزه های حقوقی و اجرائی، که یک قانون اساسی سکولار دموکرات زمینه ساز آنها است، مورد بررسی قرار دهیم.

1. این اغلب را از این جهت آورده ام که گاه سؤال کننده می تواند خود شخص باشد که از خویشتن می پرسد من کیستم؟ اما پاسخ این پرسش نیز موکول به چگونگی موقعیت پرسنده و مقصود از پرسش است که من نخواسته ام در مطلب حاضر به آن پردازم چرا که کل مسئله به حوزه ای فلسفی و خارج از موضوع این مقاله مربوط است. فقط همین را گفته باشم که یکی از تعاریف کار هنری پرسش هنرمند از هویت خویش استوار است، و در این زمینه یاد سهراب سپهری بخیر که همه یکی از شعرهای بلند اش را به همین بازبینی هویتی اختصاص داده بود، آنگونه که گوئی مخاطبان اش از او پرسیده باشند تو کیستی؟ و او به آنها است که پاسخ می دهد: اهل کاشانم من... / اهل کاشانم، اما / شهر من کاشان نیست. / شهر من گم شده است. / ... خانه ای در طرف دیگر شب ساخته ام. / من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم... و، بدینسان، از همان خاک کاشانی که در آن خفته است همدرد من در غربت نشسته می شود.

2. بصورت معترضه بگویم که دیده ام کسانی به من حمله کرده اند که چرا آباء و اجدادم از همان نور می آیند که شیخ فضل الله نوری هم با نوه اش کیانوری نوری - از همانجا سرچشمه گرفته اند! می بخشید!

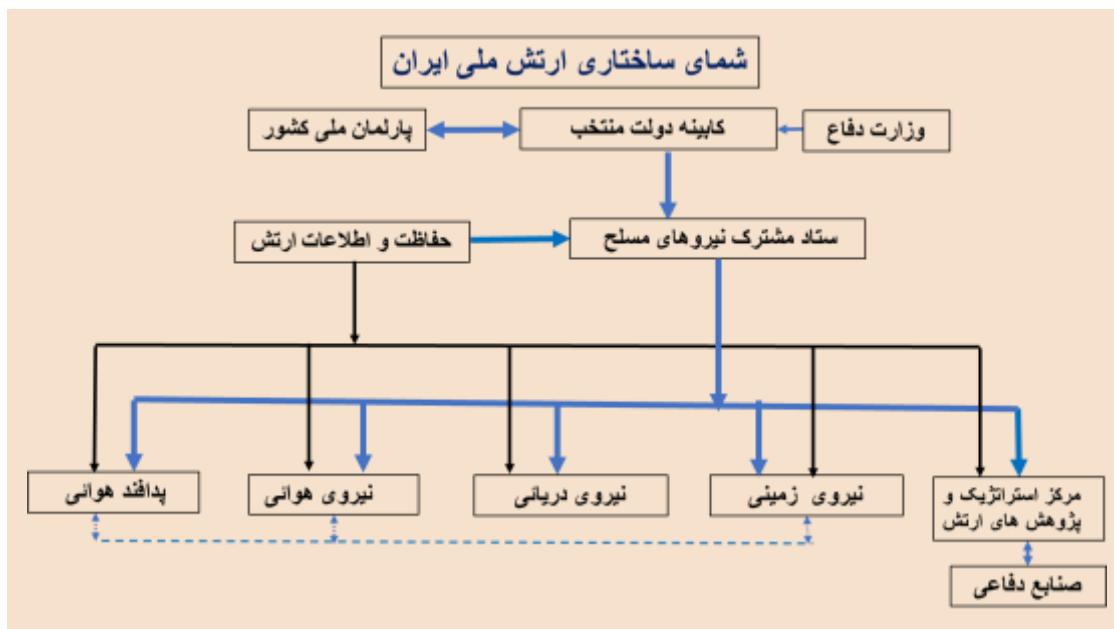
3. بخصوص این ترجمه منظوم که بیان و جود درد را به آرزوی داشتن درد تبدیل کرده است!



ارتش ملی ایران پس از گذار از رژیم اسلامی

مدل پیشنهادی ارتش ملی ایران
و ارائه به مجلس مؤسسان قانون اساسی

ناخدا محمد فارسی



سیل، زلزله، طوفان، آتش فشان، بیماری‌های واگیر و مشابه آن با درخواست دولت.
ج- ارتش ملی ایران بر پایه اصل دفاع و پشتیبانی از امنیت و اسقلال کشور استوار است و اصولاً به یک ارتش تهاجمی و یا سرکوبگر داخلی تبدیل نخواهد شد. استراتژی ارتش ملی ایران برابر با پیشرفتهای تکنیکی، تجهیزات نظامی مدرن امروزی، از امکانات حرکت سریع بر علیه دشمن برخوردار خواهد بود.

سلسله مراتب فرماندهی ارتش ملی ایران

الف- فرمانده ارتش ملی ایران، شخص اول کشور خواهد بود. حدود قدرت فرماندهی ارتش را قانون اساسی کشور معین مینماید.

تبصره:

الف- در مواقع اضطراری (حالات جنگی و وقایع اضطراری طبیعی) شخص اول کشور یک «کمیته اضطراری امنیت ملی» تشکیل میدهد، که شامل شخص اول کشور، رئیس اجرائی کشور، ریاست مجلس شورای ملی، وزیر دفاع، ریاست ستاد مشترک ارتش و سران دو حزب که حد اکثر نمایندگان در پارلمان ملی کشور دارند، خواهد بود.

ب- مسئولیت اداره ارتش ملی را شخص اول کشور عهده دار است که از طریق وزیر دفاع و پشتیبانی (نظامی یا غیر نظامی) ارتش را اداره خواهد کرد؛ در حکومت دمکراتیک آینده، وزیر دفاع غیر نظامی ارجح خواهد بود.

مدل آمده در بالا استقرار مییابد. ارتش ایران از هنگام بوجود آمدن ارتش نوین در زمان رضا شاه پهلوی تا زمان انقلاب از یک فرماندهی منسجم ستادی و زیر مجموعه آن برخوردار و با ملت شریف کشور همگام بود، و با آیین نامه های نظامی و انضباطی خود که طی سالیان توسط نظامیان پاک سرشت و فرزندان این اب و خاک نگارش شده بود فرماندهی و برابر با وظیفه اصلی خود از تمامیت ارضی کشور پاسداری کرده است. ارتش ملی ایران از بطن ملت بر میآید و متعلق به ملت ایران است و در خدمت ملت بزرگوار ایران انجام وظیفه خواهد نمود. رژیم اسلامی تغییراتی در انسجام فرماندهی ارتش ملی ایران داده است که لازم به بازنگری خواهد بود. لازم به یاد آوری است که ارتش ملی ایران به ملت ایران تعلق دارد و برابر وظایف محوله انجام وظیفه خواهد کرد. در حال حاضر ارتش ملی ایران شامل چهار نیروی زمینی، دریائی، هوائی و پدافند هوائی است. این ساختار با توجه به مدل آمده در بالا با تغییراتی جزئی باقی خواهد ماند، ولی ساختار داخلی نیروهای مسلح ارتش ملی بازنگری خواهد شد.

وظائف اصلی ارتش ملی ایران

الف- دفاع و پشتیبانی از امنیت و استقلال کشور از جمله: حفاظت از مرزهای زمینی و هوایی کشور، پاسداری از تمامیت ارضی ایران و دفاع از حاکمیت ملی.
ب- کمک رسانی به مردم در هنگام وقوع وقایع اضطراری طبیعی مانند



ناخدا محمد فارسی

ارتش ملی ایران بر پایه نیازمندیهای استراتژیکی کشور، با توجه به موقعیت جغرافیایی و وضعییت منطقه خاورمیانه و همسایگان ایران برابر با

ج- تصمیم گیری پیرامون درگیری با کشور های متجاوز، و یا همکاری با دیگر کشورهای در حال جنگ با کشور دیگری، شخص اول کشور بلافاصله «کمیته اضطراری امنیت ملی» را تشکیل میدهد، وزیر دفاع با ستاد مشترک نیرو های مسلح و فرماندهان نظامی چهار نیروی زمینی، دریائی، هوائی و پدافند هوائی مشاوره، مراتب در «کمیته اضطراری امنیت ملی» و «جلسه هیئت دولت مطرح و سپس برای گرفتن مجوز به مجلس شورای ملی ارائه و در صورتیکه بیش از سه چهارم نمایندگان مجلس به آن رای موافق دادند جهت اجراء از طریق «کمیته اضطراری امنیت ملی» به ستاد مشترک ارتش ابلاغ می گردد. لازم به یاد آوری است که اختیارات شخص اول کشور در قانون اساسی کشور نگارش گردیده است. ولی در مواقع اضطراری که کشور مورد هجوم کشور خارجی ای قرار گرفته باشد، شخص اول کشور باید اقدام ضروری و فوری اولیه را انجام دهد.

پیرامون این قدرت اجرائی، میتوان کشور آمریکا را مدل قابل قبولی دانست؛ ریاست جمهور آمریکا میتواند فرمان درگیری نظامی را برای مدت ۶۰ روز صادر نماید. و برای ادامه درگیری و یا اعلان جنگ کنگره آمریکا است که تصمیم نهائی را اتخاذ میکند. مدل تصمیم گیری اضطراری را قانون اساسی کشور معین مینماید.

وظایف عملیاتی ارتش ملی ایران

الف- ستاد مشترک نیروهای مسلح مسئول هماهنگ کردن چهار نیروی زمینی، هوائی، دریائی و پدافند هوائی است که بر پایه طرح ها و آیین نامه های ارتش ملی انجام وظیفه خواهند کرد. وظایف محوله ارتش را میتوان به عملیات رویایی با دشمن آماده شدن برای رویارویی با دشمن تقسیم نمود. آمادگی برای رویارویی با دشمن از وظایف اصلی نیروهای مسلح ارتش ملی ایران خواهد بود.

ب- با پیشرفت تکنولوژی تجهیزات نظامی نیز پیشرفت نموده است. ارتش ملی ایران نیز از امکانات تجهیزات بروز در سطح جهانی برخوردار خواهد بود تا وظایف محوله را به بهترین وجه انجام دهد. بمنظور آمادگی برای عملیات و رویارویی با دشمن، ارتش لازم است از آموزشهای تخصصی لازم برخوردار باشد.

ج- مرکز استراتژیک و پژوهش های

ارتش همگام با تحقیقات لازم پیرامون تکنولوژی تجهیزات نظامی بروز طرح های لازم برای آمادگی عملیاتی ارتش و آموزش های لازم برای پرسنل ارتش ارایه میکند.

د- آموزشهای تخصصی ارتش از طریق آموزشگاه های فنی و تخصصی توسط متخصصین آموزش داده میشود. نیازمندیهای آموزشهای فنی و تخصصی مورد نیاز ارتش را «مرکز استراتژیک و پژوهشهای نظامی» مشخص مینماید که، در اختیار مراکز آموزشهای تخصصی ارتش قرار میدهد.

ذ- دنیای پیشرفته امروزی و بخصوص تحقیقات، پیشرفت، تکنولوژی و ساخت تجهیزات نظامی بسیار پیشرفته ایجاب میکند استراتژی ارتش ها نیز تغییر یابد؛ از اینگونه استراتژی ها جنگهای الکترونیکی، سایبری و اقدام سریع است. اقدام سریع بر علیه دشمن در دنیای امروزی مهمترین استراتژی نظامی محسوب میشود. آمادگی پرسنل از طریق آموزشهای فنی، استراتژیک، عملیاتی، تجهیزاتی در آموزشگاه ها و مانور های عملیاتی انجام خواهد بود.

ر- مراکز آموزشی برای آموزش حرفه نظامی در رده های مختلف بررسی و مراکز آموزشی موجود برابر با نیازمندیهای بروز ارتش بازسازی میشود و پرسنل ارتش با گذراندن آموزشهای تخصصی آمادگی نظامی لازم در هر زمان را دارا خواهند بود.

ز- مراکز آموزشی ارتش ملی ایران بعنوان یکی از مهمترین موسسات آموزشی کشور انجام وظیفه میکند. در این راستا هدف مراکز آموزشی ارتش علاوه بر تربیت کادرنظامی کارآزموده و آشنا به فنون نظامی (وظیفه اصلی)، بالابردن سطح دانش و آگاهی ها و اطلاعات عمومی افراد نظامی و غیر نظامی است.

س- افرادی که برای گذراندن خدمت وظیفه وارد ارتش میشوند، دوره های آموزشی نظامیگری، حرفه ای در رشته های فنی مورد نیاز ارتش را فرا خواهند گرفت. پرسنل وظیفه میتوانند در پروژه های عمرانی کشور، شامل مراکزعمومی و پشتیبانی جامعه مانند مدارس، بیمارستان ها و درمانگاه های دولتی و غیره برابر با نیاز کشور انجام وظیفه نمایند. انجام وظیفه در پروژه های عمرانی در هنگام صلح امکان پذیر است.

ش- در برنامه های آموزشی مهارت های لازم برای کمک رسانی به

صدمات ناشی از حوادث غیرمترقبه (مانند سیل، آتش سوزی، زلزله، شیوع بیماریهای واگیردار) به کادر ارتش آموزش داده میشود.

د- در بودجه دفاعی کشور، بودجه لازم برای آموزش، برنامه ریزی و تولید تجهیزات، نظامی (سلاح و مهمات) مورد نیاز ارتش در داخل کشور از طریق صنایع دفاعی، در نظر گرفته خواهد شد.

ع- ارتش ایران مستقل از هرگونه گرایش سیاسی، اقتصادی انجام وظیفه میکند و نمیتواند در انتخابات سیاسی کشور شرکت نماید و تا هنگامیکه افراد در خدمت ارتش هستند نمیتوانند در هیچ حزب و یا گروه سیاسی عضویت داشته باشند.

سازمان حفاظت و اطلاعات نیروهای مسلح ارتش ملی ایران

سازمان حفاظت و اطلاعات نیروهای مسلح ارتش ملی ایران زیر مجموعه ستاد مشترک نیروهای مسلح کشور انجام وظیفه خواهد کرد و با سازمان امنیت کشور همکاری نزدیک خواهد داشت.

سازمان در کلیه سطوح مختلف نیروهای مسلح ارتش ملی ایران شعبه خواهد داشت و از نظر سلسله مراتب تحت نظارت و فرماندهی یگان مربوطه انجام وظیفه مینماید. انجام وظیفه در سطوح مختلف مشاوره ای بوده و از نظر حفاظت و اطلاعات برابر با شمای ارتش ملی ایران زیر نظر فرماندهی سازمان حفاظت و اطلاعات نیرو های مسلح انجام وظیفه خواهد نمود. شعبه های حفاظت و اطلاعات در یگانهای مختلف ارتش بهیچ وجه در سیستم فرماندهی یگانها دخالت نداشته و تنها وظیفه مشاوره ای خواهد داشت. اهداف «سازمان حفاظت و اطلاعات ارتش ملی ایران» جمع آوری اطلاعات (داخلی و خارجی) و حفاظت از پرسنل ارتش ملی ایران میباشد و اطلاعات لازم برای حفاظت از اماکن، تجهیزات و پرسنل ارتش را در اختیار فرمانده یگان مربوطه قرار خواهد داد.

تجهیزات ارتش ملی ایران

سلاحهای ارتش

الف- حتی الامکان از سلاحهای ساخته شده در کشور استفاده کرده و در صورت نیاز به خرید از کشور های خارجی اقدام مینماید. برای خرید تجهیزات نظامی تحقیقات لازم از طریق «مرکز استراتژیک و پژوهش های ارتش» انجام میگردد تا اطمینان حاصل شود، ارتش ملی آمادگی برای دفاع از تمامیت ارضی و حفاظت از مرز های کشور را حفظ کرده و از کارائی لازم برای دفاع و در صورت نیاز کارائی برای اقدام سریع تهاجمی نیز برخوردار باشد. مضاف بر اینکه ارتش ملی ایران باید تا حد امکان در مدتی مشخص به خود کفائی نائل آید. همچنین از سلاح ها و تجهیزاتی استفاده کند که در مواقع بحرانی دانش لازم برای تعمیر آنها داشته و آمادگی خود را در سطح بالائی حفظ نماید.

ب- چون در حال حاضر با امکانات موجود در کشور، ایران قادر نیست کلیه سلاحهای پیشرفته مورد نیاز خود، مانند سیستم های دفاعی الکترونیکی، موشک ها، و ناو های جنگی، هواپیما های جنگی، تانک و تجهیزات مشابه را بطور کامل در ایران تولید نماید، اجباراً بایستی این گونه تجهیزات از طریق کمپانیهای تولید کننده خارجی تامین گردند. ولی همانطور که رقم زده شد، مرکز تحقیقات و پژوهش های ارتش باید بتواند در مدتی مناسب طرح های لازم برای تهیه سلاح ها در داخل کشور تهیه و ارائه نماید. کاملاً قابل تصور است که مشکل تهیه نیازمندیهای ارتش در داخل به مدت زمان بسیاری نیاز دارد، ولی با ایجاد سیاستهای مناسب و بودجه کافی میتوان نیازمندیهای ارتش به خارج را کاهش داد. لازم به توجه است که ارتش ملی ایران، بطور همه وقت، یک ارتش مجهز و آموزش دیده خواهد بود. بنابراین امکان ساخت تجهیزات نظامی پیشرفته مورد نیاز ارتش باید بمرور زمان، با تحقیق و پژوهش و برنامه ریزی مناسب اجرائی شود.

ج- نظر به اینکه ارتش ایران اصولاً یک ارتش دفاعی با امکان تهاجمی «اقدام سریع» در مواقع اضطراری است لذا نیازی به سلاح تخریبگر بمب اتمی و موشکهای دور برد و قاره پیما نخواهد داشت. بر مبنای چنین طرز تفکری، ارتش ایران در برابر همسایگان متجاوز، قادر خواهد بود با پدافند هوایی، موشک های با برد نزدیک و

حد اکثر با برد میانی همراه با دیگر تجهیزات ارتش و وظایف خود را به نحو احسن انجام دهد.

بودجه ارتش ملی ایران

بودجه ارتش از طرف دولت در مجلس ملی ایران بتصویب میرسد. بمنظور تهیه بودجه وزیر دفاع دولت از نیروهای مسلح کشور میخواهد بودجه نظامی خود، شامل خرید تجهیزات و آموزشها لازم، را تهیه و ارائه نمایند. وزیر دفاع با استفاده از «مرکز استراتژیک و پژوهش های ارتش» و پیشنهادات نیروهای مسلح، بودجه نهائی را تهیه و در هیأت دولت مطرح و در بودجه کلی کشور میگنجانند. لازم به تذکر است که بودجه باید بر حسب نیازمندیها تهیه شود؛ کارائی و آمادگی ارتش از نظر تجهیزات نظامی، آموزشی، پادگانی و رفاهی، حقوق و مزایای پرسنل (افسر، درجه دار، افراد وظیفه و کارمند) ارتش تهیه و ارائه خواهد شد.

وضعیت و موقعیت نظامیان کشور ایران پس از فروپاشی رژیم و قبل از برقراری دولت ملی

در دوران گذار از رژیم اسلامی، دولت موقت هیئتی را برای بررسی وضعیت نظامیان کشور انتخاب مینماید (هیئت رسیدگی به وضعیت نظامیان). این هیئت شامل متخصصین نظامی و غیر نظامی خواهد بود. هیئت در دوران رسیدگی به وضعیت نظامیان، لازم است استعداد ارتش را برای حفظ تمامیت ارضی کشور، حفاظت از مرز های کشور و امنیت داخلی را تامین نموده و با پژوهش های لازم نسبت به وضعیت ارتش طرح های اجرائی تهیه و از طریق وزیر دفاع موقت به هیئت دولت برای تصویب ارائه نماید. این طرح ها پس از تصویب هیئت دولت به مورد اجرا گزرده خواهد شد. این هیئت در اولین فرصت بیانییه ای صادر خواهد کرد که توسط شخص اول دولت موقت بصورت بخشنامه و همچنین از طریق رسانه های همگانی به نظامیان ابلاغ خواهد شد که، در طول دوران گذار هیچیک از افراد ارتش کنار گذارده نخواهند شد و کما کان به وظایف ملی خود ادامه داده و حقوق و مزایای آنها برابر مقررات موجود پرداخت خواهد شد. طرح های مصوبه هیئت دولت شامل موارد زیر خواهد بود:

الف- کلیه نظامیان کشور که در مأموریت خارج از کشور هستند بلافاصله به کشور باز گردانده خواهند

شد. پروسه برگرداندن نظامیان ایرانی از کشورهای خارج، لزوماً به همکاری سازمان ملل متحد نیازمند است، این نیاز توسط وزارت خارجه دولت موقت برقرار میشود.

ب- به کادر افسری، درجه داری و کارمندی ارتش ابلاغ خواهد شد که در صورت تمایل می توانند با شرایط و امکانات و امتیازاتی که در وضع موجود کشور برقرار است، در ارتش باقی مانده و وظائف محوله را که بر مبنای اصول قانون اساسی جدید که به صورت کتبی به آنها ابلاغ می شود انجام دهند.

ج- آن تعداد از افسران، درجه داران و کارمندان که علاقه ای به ادامه انجام وظیفه در ارتش را ندارند می توانند در خواست خاتمه خدمت کرده و از مزایای قانونی که در رژیم قبلی برای آنها در نظر گرفته شده است بطور موقت برخوردار شوند. بدیهی است که مزایای قانونی آنان بر پایه قوانین و آئین نامه های جدید تغییر خواهد کرد.

ج- افرادی که بگونه سرباز وظیفه برای خدمت در ارتش احضار و مشغول انجام وظیفه بوده اند، تا پایان مدت قانونی مصوبه رژیم گذشته به خدمت خود ادامه خواهند داد.

ج- کلیه سازمانهای سیاسی ایده اولوژی در ارتش منحل و برچیده خواهد شد.

ح- هیئت بررسی وضعیت نظامیان باید هنگام به اجرا گذاردن موارد بالا، اطمینان دهد از کارائی ارتش (بند های الف، ب، و پ وظایف اصولی ارتش ملی ایران) کاسته نخواهد شد.

سرنوشت سپاه پاسداران و سایر نهادهای نظامی مشابه در رژیم گذشته

پس از فروپاشی رژیم اسلامی سپاه پاسداران همراه با سپاه قدس (شاخه برون مرزی سپاه) منحل خواهد شد. ولی تا «هیئت بررسی وضعیت نظامیان» تصمیم نهائی را در باره سپاه پاسداران اتخاذ نماید، موارد زیر مورد توجه قرار خواهد گرفت:

الف- اکثر کادر افسری، درجه داری و کارمندی سپاه پاسداران پس از برکناری رژیم قبلی خود بخود در سر خدمت حاضر نخواهند شد. «هیئت بررسی به وضعیت نظامیان» فرصت خواهد داد به خدمت بازگردند، اگر این افراد تا مدت یکماه از هنگام برقراری دولت موقت خود را معرفی نکنند، بدون هرگونه مزایایی اخراجی محسوب میشوند.

ب- سران سپاه و آنانیکه در چپاول ثروت و دزدی دست داشته اند، توسط سیستم انتظامی و امنیتی کشور مورد تعقیب قرار خواهند گرفت و برابر با قوانین کشوری عادلانه محاکمه خواهند شد.

ج- سپاه قدس بلافاصله منحل خواهد شد. این نیرو وظایف برون مرزی دارد که در ارتش ملی ایران مکانی ندارد. استفاده افراد پاک و وطن دوست سپاه قدس میتوانند در حفاظت و اطلاعات ارتش ملی ادغام شوند.

ت- سپاه منحل خواهد شد ولی پرسنل استخدامی سپاه، تا تعیین تکلیف از حقوق و مزایای خود برابر مقررات موجود استفاده خواهند کرد.

ج- «هیئت بررسی به وضعیت نظامیان «در طول مدت دولت موقت تکلیف پرسنل سپاه را مشخص خواهد کرد و حتی الامکان پرسنل در ارتش ملی ایران ادغام میشوند. نیروی زمینی سپاه در نیروی زمینی، نیروی دریائی سپاه در نیروی دریائی و نیروی پدافند هوائی سپاه در نیروی پدافند هوائی ارتش ادغام میشوند (بفرمان آیت الله خامنه ای پدافند هوایی ارتش و و هوا-فضای سپاه ادغام شده اند).

ح- پرسنل سپاه امکاناً آموزش لازم برای ادغام در نیروهای ارتش ملی را نخواهند داشت. بنابراین «هیئت بررسی به وضعیت نظامیان» از امکانات آموزشی ارتش ملی استفاده کرده و با برنامه ریزی جامع پرسنل سپاهی را قبل از ادغام در ارتش ملی آموزش داده تا از نظر تخصصی آمادگی ادغام در ارتش را بدست آورند.

خ- تاسیسات، تجهیزات و یادگانهای سپاه پاسداران در سطح کشور در اختیار ارتش قرارخواهد گرفت. در صورتیکه تاسیسات پادگانی مورد نیاز ارتش نباشند، اینگونه تاسیسات میتواند در اختیار نیروهای انتظامی کشور چون ژاندارمری و شهربانی قرار داده شود.

سرنوشت نیروهای بسیجی

الف- بسیج منحل خواهد شد. ب- تا تعیین تکلیف توسط «هیئت بررسی به وضعیت نظامیان»، بسیجیان از حقوق و مزایای خود بهره مند خواهند بود.

ت- در طول مدت زمان دولت موقت تکلیف بسیج مشخص خواهد شد و اگر امکان پذیر شود با برنامه ای مشخص و آموزش لازم ادغام بعضی از آنان در شهربانی و ژاندارمری کشور

وجود خواهد داشت.

ج- «هیئت بررسی به وضعیت نظامیان» مشخص خواهد نمود تاسیسات و تجهیزات بسیج تحویل چه مؤسساتی قرار داده شود. ولی در وحله اول، تاسیسات، تجهیزات بسیج در اختیار ژاندارمری کشور قرار داده میشود. تاسیسات و تجهیزاتی را که نمیتوان در ژاندارمری و یا شهربانی کشور استفاده نمود، به وزارتخانه ها از جمله سازمان برنامه، و وزارتخانه های کشاورزی، عمران، راه و ترابری و غیره واگذار خواهد شد.

مشخصات پرسنل ارتش ملی

پس از فروپاشی رژیم

افراد شرکت کننده در کادر افسری و درجه داری ارتش ملی ایران شامل کسانی خواهند بود که از لحاظ جسمی و روحی در سلامت کامل قرار داشته باشند، وطن دوست بوده و اعتقاد به اصول قانون اساسی کشور داشته باشند. داوطلبان لازم است از هوش سرشار و پایه تحصیلی بالا برخوردار بوده و قادر باشند دوره های آموزشی مربوط به اصول نظامیگری و تخصصی را با موفقیت کامل طی نمایند. در دانشکده ها و آموزشگاه های تخصصی، دانشجویان و دانش آموزان علاوه بر طی دوره تحصیلی مقدماتی نظامی، تخصصی، اصول قانون اساسی را می آموزند. پروسه استخدام، آموزش مقدماتی، آموزشهای تخصصی و ترفیعات افسران و درجه دران در ارتش ملی ایران را آئین نامه های ارتش که بر پایه مندرجات قانون اساسی کشور تهیه شده مشخص خواهد نمود. دوران انجام وظیفه افسران و درجه داران، قبل از بازنشستگی اجباری، ۳۰ سال از هنگام استخدام میباشد. ولی پیشنهاد میشود موارد زیر هنگام نگارش قانون اساسی در مجلس مؤسسان مورد توجه قرار گیرد:

افسران

الف- داوطلبان شرکت در کادر افسری نیروی زمینی، هوایی، دریایی و پدافند هوایی شامل جوانانی می شود که دوره کامل دبیرستان را در رشته ریاضی با موفقیت و معدل بالا طی کرده باشند.

ب- داوطلبان پس از معاینات پزشکی و بررسی سوابق اخلاقی و علمی آنها و مصاحبه حضوری در صورت واجد شرایط بودن به دانشکده های افسری و مقدماتی نیروی زمینی، هوایی و

دریایی اعزام خواهند گردید. در صورتیکه بیش از تعداد نیاز سالیانه نیروها، داوطلب واجد شرایط ثبت نام کرده باشند، تعداد مورد نیاز از طریق آزمون ورودی به دانشکده ها انتخاب خواهند شد.

ج- مدت دوره مقدماتی هر یک از این دانشکده ها ۳ سال و پس از طی موفقیت آمیز دوره های مربوطه مدرک تحصیلی آنها برابر با لیسانس خواهد بود. استوارنامه و معتبر شمرده شدن دروس و پایان نامه تحصیلی دانشکده های نظامی از وظایف وزارت آموزش و پرورش کشور است. چ- افسران پس از پایان تحصیلی دانشکده مربوطه به درجه ستوان دومی و مشابه آن در نیروی دریایی نایل خواهند شد. پس از پایان تحصیل دانشکده ای، افسران برابر با نیاز ارتش به یگانهای مختلف ارتش اعزام خواهند شد.

ح- داوطلبان کادر افسری پس از استخدام و گذراندن موفقیت آمیز دوره ۳ ساله مقدماتی اصول نظامی گری و تخصصی، مشغول بکار شده و بازاء هر سال تحصیلات مقدماتی، موظف به طی سه سال خدمت در ارتش خواهند بود. در پایان این مدت، چنانچه افسری تمایل به ادامه خدمت داشت و در عین حال سوابق امر نشانگر مفید بودن او برای ارتش باشد، در آنصورت این افراد برای طی دوره های تکمیلی تخصصی اعزام خواهند شد و بازاء هر سال تحصیل اضافی یا بخشی از یکسال، پس از طی دوره های مربوطه، موظف به دو سال خدمت اضافی در ارتش میشوند.

خ- به این طریق افسرانی در ارتش باقی خواهند ماند که از هر جهت صلاحیت ادامه خدمت در ارتش را دارا بوده و برابر قوانین و آئین نامه های مصوبه به درجات بالاتری نایل می گردند. نحوه نائل شدن بدرجات بالا از طریق هیئت ترفیعات مشخص میشود. ترفیعات بر پایه معلومات تخصصی و نحوه خدمات شایسته افسران ارزیابی میگردد. فرماندهان یگانها اسامی افسران واجد شرایط را همراه با شرح نظرات کتبی خود به هیئت ترفیعات ارسال خواهد نمود. آئیننامه موجود ترفیعات افسران بازرگری خواهد شد.



تقوا

بیز و میز



حافظ استقلال و بیاعتنا به اقتدار هر فرد ایرانیست

د- در هر زمان اگر ارتش بدلائل منطقی نیازی به ادامه خدمت یک یا چند افسر نداشته باشد و یا اگر پس از پایان دوره تعهد اولیه افسری نخواهد در ارتش باقی بماند، در آن حالت ارتش مجموع مبلغی را که در مدت خدمت این افسر بعنوان بازنشستگی از حقوق او کسر کرده است همراه با مبلغی مساوی آن، که برابرتین نامه ها و مصوبات ارتشی، تعین و بحساب بازنشستگی افسران واریز شده است ، یکجا به آن افسر پرداخت خواهد کرد.

ح- در هنگامی که بدلائلی (حالات بحرانی) ممکن است ارتش نیاز به داشتن تعداد بیشتری افسر باشد، در آن هنگام کتباً از افسرانی که از کادر ارتش خارج شده اند دعوت خواهد نمود مجدداً به ارتش پیوسته و برای مدتی محدود که بستگی به وضعیت بحران دارد، مشغول خدمت شوند.

خ- برای ارزیابی افسران از نقطه نظر تخصصی، اخلاقی، میزان ابتکارات، بهره دهی، علاقه مندی بخدمت، پاکتی و درستی، رفتار و کردار، سلامتی جسمی و روحی و غیره، ارتش نیازمند یک سیستم ارزیابی کارا و قابل اعتماد است؛ «ستاد ارزیابی کارایی افسران» چون در گذشته چنین سیستم ارزیابی واقعی وجود نداشت، شورویخانه روابط بر ضوابط ارجحیت داشت! لذا ایجاد چنین سازمانی یکی از اقدامات اساسی و ضروری در ارتش خواهد بود. فرمانده یگان هر ساله گزارشی پیرامون نکات یاد شده در باره هر یک از افسران تحت فرماندهی خود را (برابر فرمی از پیش تعیین شده) به «ستاد ارزیابی کارائی افسران» ارسال خواهد نمود. **این ارزیابی ها محرمانه نیست و** قبل از ارسال، فرمانده یگان محتوای گزارش را با افسر مربوطه بررسی میکند. این پروسه کمک خواهد کرد در صورت نیاز، افسران کمبود های کارائی خود را جبران و در صورت نیاز افسران برای دوره آموزش تخصصی اعزام شده تا کمبود ها جبران شود. این گزارشات توسط کمیته ترفیعات مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

د- افسران هر ساله از مرخصی استحقاقی ۳۰ روزه برخوردار خواهند بود؛ مرخصی سالیانه افسران را نمیتوان به سال بعد انتقال داد.

درجه دارن

الف- با توجه به پیشرفتهای شگفت انگیزی که در تولید سلاح و تکنولوژی،

در قرن بیست و یکم رخ داده است، اختلاف فاحشی با سلاح تولیدی در قرن نوزدهم و بیستم دارد. در گذشته امکان داشت که از پرسنل درجه داری با پایه تحصیلی ابتدایی برای بکارگیری و بهره برداری از سلاح و تجهیزات استفاده کرد. ولی اکنون سطح تحصیلی ابتدائی کافی نیست. بنا براین مدرک تحصیلی دوره کامل دبیرستان یک امر ضروری است. بنابراین داوطلبان کادر درجه داری از بین داوطلبانی انتخاب میشوند که مدرک تحصیلی پایان دوره کامل دبیرستان را در دست داشته باشند. تفاوت ورود به کادر درجه داری ارتش و کادر افسری علاقمندی، سطح نمرات مدرک تحصیلی دوره کامل دبیرستان و نحوه انتخاب میباشد.

ب- آموزشهای رزمی با سلاحهای معمولی، رانندگی و تعمیرات وسائط نقلیه و امور پادگانی و مشابه آن از طریق دوره های کوتاه مدت آموزش داده میشود. ولی در نیروی هوایی، دریایی، پدافند هوایی و بخشی از نیروی زمینی، درجه دارانی که با سلاح پیشرفته خاصه الکترونیکی (رادار، موشک، سیستم های مخابراتی پیشرفته، توپخانه های مدرن که با استفاده از رادار و دستگاه لیزر عمل میکند، سیستم های کنترل آتش، کامپیوتر ها و راهبردی پهپاد ها و و) سر و کار دارند، تحصیلات کامل دبیرستانی با نمرات بالا لازم است تا، بتوانند آموزشهای راهبری و تعمیراتی مربوط به هر یک از سیستمهای پیشرفته الکترونیکی را با موفقیت طی نمایند.

ج- داوطلبان پس از معاینات پزشکی و بررسی سوابق اخلاقی و علمی آنها و مصاحبه حضوری در صورت واجد شرایط بودن به آموزشگاه های درجه داری نیروی زمینی، هوایی، دریائی اعزام خواهند گردید. سپس بر مبنای پایه تحصیلی قبلی و تمایلشان به رشته تخصصی مورد نظر، برای طی دوره تکمیلی اعزام خواهند گردید. پس از پایان موفقیت آمیز دوره های مربوطه گواهینامه تخصصی خود را که، لاقبل ارزش فوق دیپلم دارد دریافت خواهند نمود.

چ - مدت دوره تحصیلی این درجه داران بستگی به نوع رشته تخصصی آنها داشته و پس از پایان هر دوره، بر مبنای آئین نامه های ارتش به درجات گروهیان سومی و یا دومی یا بهتر مفتخر می گردند.

ح - بر مبنای هر سال آموزش، درجه

داران موظفند لاقبل مدت سه سال در نیروی مربوطه خدمت کنند. پس از پایان این مدت درجه داران مجازند در صورت تمایل درخواست خروج از ارتش را نموده و یا در صورتیکه ارتش از بهره کاری آنها رضایت کامل نداشت، از ادامه خدمت مرخصشان نماید. بهر روی درجه داران نمیتواند قبل از پایان خدمت ده ساله پس از فارغ التحصیلی تقاضای خروج از ارتش بدهند.

خ- اگر بدلیلی ارتش نیازی به ادامه خدمت درجه داری نداشته باشد و یا اگر پس از پایان دوره تعهد درجه دار نخواهد در ارتش بماند، در آن حالت درجه دار استحقاق حقوق بازنشستگی یک سی ام برای هر سال خدمت را خواهد داشت.

د- بمنظور تشویق داوطلبان کادر درجه داری و تشویق آنها به پیوستن به یکی از چهار نیروی زمینی، هوایی، دریائی و پدافند هوایی ارتش متعهد می شود که پس از خاتمه دوران خدمت مورد تعهد و داشتن رضایت کامل از نحوه کارکرد آن درجه داران، هر یک از آنها که علاقمند به انجام وظیفه در کادر افسری باشند، امکانات ورود به هر یک از دانشکده های افسری را برایشان فراهم آورده و بدون آزمون ورودی به دانشکده مورد نظرشان، برای آموزش علوم افسری، وارد شوند. و در طول مدت دانشکده، حقوق و مزایای درجه دار بر پایه آخرین حقوق و مزایای ورود به دانشکده به آنها پرداخت خواهد شد.

د- در دورانی که درجه داران در خدمت ارتش به انجام وظیفه مشغول اند علاوه بر پرداخت حقوق و مزایای ماهیانه قانونی، درجه داران از مزایای مسکن سازمانی برخوردار خواهند شد. اگر بهر دلیلی به اندازه کافی مسکن سازمانی موجود نباشد، ارتش متعهد میشود هزینه مسکن مناسب، خارج از منازل سازمانی، برای درجه داران متأهل را پردازد و اگر درجه داری متأهل نباشد در باشگاه درجه داران و مشابه آن جای داده شوند.

ر- در هنگامی که بدلائلی (بحرانی) ممکن است ارتش نیاز به داشتن تعداد بیشتری درجه دار داشته باشد، در آن هنگام کتباً از درجه دارانی که از کادر ارتش خارج شده اند دعوت خواهد نمود مجدداً به ارتش پیوسته و برای مدتی محدود که بستگی به وضعیت بحران دارد، انجام وظیفه نمایند.



THE CAT THAT WANTED TO BE ALONE

س- درجه داران هر ساله از مرخصی استحقاقی ۳۰ روزه برخوردار خواهند بود؛ مرخصی سالیانه درجه داران را نمیتوان به سال بعد انتقال داد.

افراد وظیفه

الف- افرادی بخدمت وظیفه احضار می گردند که دوره دبیرستانی خود را به اتمام رسانیده باشند. بدان معنا، تا مادامیکه افراد تا پایان دوره دبیرستانی مشغول تحصیل هستند، بخدمت وظیفه احضار نخواهند شد. در هیچ شرایطی نباید افراد کم سواد و یا بیسواد بخدمت سربازی احضار شوند.

ب- اگر در شرایط خاصی ارتش احتیاج داشت که از افراد کم سواد و یا بیسواد برای خدمت سربازی استفاده نماید! در آنصورت قبل از اعزام آن افراد بسربازخانه ها برای مدتی، اینگونه افراد را در آموزشگاه های شبانه روزی مناسبی تحت آموزش قرار داده تا علاوه برخواندن و نوشتن زبان فارسی، آموزشهای لازم و کافی برای آموختن قوانین اساسی و مدنی و آئین نامه های ارتشی را بیاموزند.

ج- مدت دوره خدمت وظیفه بستگی به نیاز کشور و شرایط زمان خواهد بود. ولی هیچگاه این دوره از دو سال طولانی تر نخواهد بود. ضمناً دورانی که صرف سواد آموزی بیسوادان شده است را می توان به دوره خدمت سربازی اضافه کرد.

ت - افراد وظیفه در مدتی حدود 4 ماه دوره های مقدماتی نظامیگری و آشنائی با سلاح ، آئین نامه ها، تیراندازی، و مرور قوانین مدنی و اساسی کشور و غیره را فرا گرفته و سپس آماده دوره آموزش حرفه ای خود خواهند شد.

ج- پس از خاتمه دوره مقدماتی، افراد وظیفه بر پایه تمایل به فراگیری یک حرفه فنی مورد نیاز ارتش مشغول خواهند شد. آموزش های حرفه ای سربازان در کارگاه های مخصوص ارتش و یا در کارگاه های مدارس حرفه ای انجام خواهد شد. در این کارگاه ها، سربازان تحت راهنمایی استادان با تجربه در امور فنی و غیر فنی به آموزش می پردازند. پس از فراگیری آموزشهای لازم سربازان بر حسب نیاز به نیروهای ارتش تقسیم میگرددند.

چ- از جمله آموزش هایی که به افراد وظیفه داده میشود، کمک رسانی به مردمی است که در نتیجه قهر طبیعت چون (سیل، آتش سوزی، زلزله،

خواهد بود.

ذ- افراد وظیفه پس از پایان دوره وظیفه ذخیره محسوب میشوند، و هر ساله بمدت دوهفته به مراکز آموزشی ارتش در نزدیکترین محل اقامت، احضار و دوره فشرده کوتاه مدتی را به منظور بروز در آوردن آموزش سربازی و آمادگی برای دعوت بخدمت در حالات اضطراری کشور طی خواهند نمود. در این مدت ، اگر افراد در استخدام دیگران هستند، کارفرما موظف به پرداخت حقوق او می باشد ، ولی اگر در استخدام خود هستند، در این صورت ارتش موظف با توافق مبلغی برابر با درآمد وی به او پرداخت نماید.

شیوع بیماریهای واگیر، خشک سالی و مشابه) در منطقه انجام وظیفه آنها است.

ح- افراد وظیفه بر خلاف گذشته به مشاغلی چون گماشتگی، باغبانی، امربری، نظافتچی، و غیره گماشته نخواهند شد. برای انجام اینگونه مشاغل ارتش از غیر نظامیانی که به استخدام "سازمان خدمات" ارتش درخواهند آمد استفاده خواهد کرد.

خ- در دوران خدمت سربازی و آموزشی، افراد وظیفه حقوق دریافت خواهند کرد، میزان حقوق افراد وظیفه را قانون اساسی کشور مشخص میکند. در حین خدمت سربازی، افراد وظیفه از مزایای سازمانی شامل پوشاک، کفش، پوتین، لباسهای زیر، ورزش، لباس کار، کلاه، وسایل خواب، حوله، مواد شست و شو و مشابه آن بعهده ارتش است. دیگر نیازمندیهای شخصی مانند مسواک، خمیر دندان و غیره را افراد با حقوقی که دریافت خواهند کرد تهیه میکنند.

د- افراد وظیفه بزاء هر سال خدمت، حق استفاده از 15 روز مرخصی استحقاقی سالیانه دارند و هزینه بلیط رفت و برگشت آنها به محل دائمی زندگی افراد و برگشت بعهده ارتش

آقای علی اصغر فنی پور، عضو شورای مرکزی و عضو هیئت رهبری اجرائی و مسئول سازمان اصناف و بازاریان جبهه ملی ایران به دیار باقی شتافت.



این
راه

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

همواره ثابت قدم بود. ما درگذشت این مرد شرافتمند را به خانواده ارحمند فنی پور به ویژه به همسر و فرزندانش و همچنین به همه ی اعضاء و طرفداران جبهه ملی ایران تسلیت می گوئیم.

در ضمن به اطلاع می رسانیم که مجلس یاد بود آن زنده نام در روز یکشنبه چهاردهم خرداد ۱۴۰۲ از ساعت ۱۵ تا ساعت ۵/۱۶ در مسجد جامع شهرک غرب واقع در شهرک غرب روبروی مجتمع میلاد نور برگزار

شورای مرکزی جبهه ملی ایران، یکی از اعضای صدیق، صمیمی و فداکار خود را از دست داد.

آقای علی اصغر فنی پور، عضو شورای مرکزی و عضو هیئت رهبری اجرائی و مسئول سازمان اصناف و بازاریان جبهه ملی ایران به دیار باقی شتافت. آقای علی اصغر فنی پور از پیوندگان دیرپای راه مصدق، یعنی از جرگه وطن دوستان آزادیخواه و استقلال طلب بود و سال ها و از دوران نوجوانی در راه آرمان های بزرگ ملت ایران، آزادی و استقرار حاکمیت ملی تلاش کرد. و در

دلیری این زمان در يك كلام است
اگر مردی بیا ایران و زن باش

دکتر شفیعی کدکنی

امروز نه آغاز و نه انجام جهان است

امروز نه آغاز و نه انجام جهان است
ای بس غم و شادی که پس پرده نهان است
گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری
دانی که رسیدن هنر گام زمان است
آبی که بر آسود زمینش بخورد زود
دریا شود آن رود که پیوسته روان است
باشد که یکی هم به نشانی بنشیند
بس تیر که در چله این کهنه کمان است
از روی تو دل کندم آموخت زمانه
این دیده از آن روست که خونابه فشان است

هوشنگ ابتهاج

اگر مردی بیا ایران و زن باش

بیا ای دوست اینجا در وطن باش
شریک رنج و شادی های من باش
زنان اینجا چو شیر شرزخه کوشند
اگر مردی، بیا اینجا و زن باش
اگر مردی بیا ایران و زن باش
حریف اژدها و اهرمن باش
آهائی بیژن، سیاوش! آئی فرهاد
منیزه یا نسیم یا یاسمن باش
بین اینجا سپاه کرگدنهاست
اگر شیرین حریف کرگدن باش
اگر رودابه ای، در جنگ شیخان
نه يك تن، بلکه صد تا تهمتن باش
به پیش صد حریف ناجوانمرد
تو يك زن، اهل جنگ تن به تن باش
به هرگوشه کمین کرده گرازی
مهبای ز هرسو تاختن باش
به جنگ گرگ تا دندان مسلح
زره واکرده، يك تا پیرهن باش
به دست دشمنان تیغ و اسید است
بیا آماده بهر سوختن باش
ز سوز آتش سطل اسیدش
بیا بی چشم و بینی، بی دهن باش
کهن شد شرح شیرآهنکوه مردی
بیا تو شیرآهنکوه زن باش
دفاع از خویش کن پیش مهاجم
سپس در رقص، آویز از رسن باش
جوانمردی دگر رسمی نوین نیست
جوانزن باش و هم سنت شکن باش

هوش مصنوعی تمدن ما را هک کرده است

منبع: The Economist



یووال نوح هراری

یووال نوح هراری، تاریخ‌گزار و اندیشمند اهل اسرائیل، مدرس دانشگاه عبری اورشلیم، و نویسنده آثاری چون «انسان خردمند» و «انسان خداگونه» است

تقریباً تمام فرهنگ انسان از طریق زبان خلق شده است و هوش مصنوعی توانسته به مهارت دستکاری و تولید زبان دست پیدا کند. هوش مصنوعی نوین با تولید روایت‌های جدید می‌تواند مسیر تاریخ بشر را تغییر دهد...

از آغاز عصر کامپیوتر، ترس از هوش مصنوعی مدام ذهن بشر را مشغول کرده است. این ترس‌ها تا به حال بر استفاده ماشین از ابزارهای فیزیکی برای کشتن، برده‌گیری و جانشینی انسان تمرکز داشته است. ولی طی چند سال گذشته ابزارهای جدید هوش مصنوعی ظهور کرده است که بقای تمدن بشر را از جهتی غیرمنتظره تهدید می‌کند. هوش مصنوعی به برخی توانایی‌های مهم برای دستکاری و تولید زبان - چه با کلمات یا صدا و تصویر - دست یافته و به این ترتیب سیستم عامل تمدن ما را هک کرده است.

زبان چیزیست که تقریباً تمام فرهنگ انسان از آن تشکیل شده است. مثلاً حقوق بشر در دی.ان.ای ما ثبت نشده است. بلکه جزو مصنوعات فرهنگی است که ما با توانایی

پول هم جزو مصنوعات فرهنگیست. اسکناس فقط تکه کاغذی رنگیست و در حال حاضر بیش از ۹۰ درصد پول دنیا به صورت اسکناس هم نیست، بلکه صرفاً اطلاعات دیجیتال است که در کامپیوترها ذخیره شده است. آنچه به پول ارزش می‌بخشد، داستان‌هایی است که بانکداران، وزرای مالیه و کارشناسان رمزارز به ما درباره آن می‌گویند. کلاه‌برداران معروفی مثل سام بنکمن - فرید، الیزابت هولمز و برنی میداف مهارت چندانی در تولید ارزش واقعی نداشتند، بلکه همگی داستان‌سرایانی فوق‌العاده قهار بوده‌اند.

اما چه اتفاقی خواهد افتاد اگر یک هوش غیرانسانی بهتر از انسان معمولی قصه بگوید، ملودی تصنیف کند، نقاشی کند، و قانون و کتب مقدس بنویسد؟

وقتی مردم به چت‌جی‌پی‌تی و دیگر ابزارهای جدید هوش مصنوعی فکر می‌کنند، معمولاً به چیزهایی مثل دانش‌آموزان مدرسه در حال استفاده از هوش مصنوعی برای نوشتن انشاهایشان فکر می‌کنند. و این‌که وقتی بچه‌ها چنین کاری کنند، چه بر سر نظام آموزشی خواهد آمد؟ اما این طرز فکر، تصویر کلی را نمی‌بیند. انشای مدرسه را فراموش کنید. به انتخابات بعدی ریاست‌جمهوری آمریکا در ۲۰۲۴ فکر کنید، و به تاثیر ابزارهای هوش مصنوعی که می‌تواند از آن‌ها برای تولید انبوه محتوای سیاسی، اخبار جعلی و حتی کتب مقدس برای فرقه‌های جدید استفاده شود.

در سال‌های اخیر، فرقه کیوانان حول پیام‌های آنلاین ناشناسی موسوم به کیودراپس [Q drops] رشد کرد. پیروان گروه این کیودراپس‌ها را جمع کرده و به عنوان متون مقدس محسوب و تفسیر می‌کنند. هرچند تا جایی که می‌دانیم تمام کیودراپس‌ها را آدم‌ها نوشته‌اند، و ربات‌ها صرفاً به انتشارشان کمک کرده‌اند، در آینده شاید شاهد ظهور اولین فرقه‌های تاریخ باشیم که متون مقدس‌شان به دست هوش غیرانسانی نوشته شده است. ادیان در تمام تاریخ مدعی بوده‌اند که کتب مقدس‌شان منبعی غیرانسانی دارد. به زودی ممکن است این اتفاق بیفتد.

در سطح روزمره شاید به زودی شاهد

هستند. موضوع این است که از نظر ما وقت صرف کردن برای تغییر عقاید بیان‌شده از طرف یک ربات هوش مصنوعی شاید کاری مطلقاً عبث باشد، ولی هوش مصنوعی پیام‌های خود را چنان دقیق تکامل می‌بخشد که به احتمال زیاد ما را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد.

هوش مصنوعی با تسلطش بر زبان، حتی می‌تواند روابط صمیمانه با افراد برقرار کند، و از این صمیمیت برای تغییر عقاید و جهان‌بینی ما بهره ببرد. هرچند هیچ نشانه‌ای از این نیست که هوش مصنوعی دارای خودآگاهی یا احساس شخصی باشد، ولی هوش مصنوعی برای ایجاد صمیمیت ساختگی با انسان‌ها، کافیست بتواند کاری کند که آدم‌ها به او وابستگی عاطفی پیدا کنند. پارسال یکی از مهندسان گوگل به اسم بلیک لمون علناً گفت که ربات مکالمه لامدا (که او روی آن کار می‌کرد) به خودآگاهی رسیده است. این ادعای جنجالی او باعث شد شغلش را از دست بدهد. اما جالب‌ترین چیز این ماجرا، ادعای لمون نیست - که احتمالاً غلط است - بلکه این میل اوست برای به خطر انداختن شغل نان‌وآب‌دارش آن هم به خاطر یک ربات هوش مصنوعی.

اگر هوش مصنوعی بتواند مردم را طوری تحت تاثیر قرار دهد که شغلشان را به به خاطرش به خطر بیندازند، چه کارهای دیگری می‌تواند به آنها القاء کند که برایش انجام دهند؟

در نبرد سیاست برای فتح دل و جان مردم، صمیمیت موثرترین سلاح است، و حالا هوش مصنوعی به این توانایی رسیده که با میلیون‌ها انسان رابطه صمیمی انبوه برقرار کند. همه می‌دانیم که طی دهه گذشته شبکه‌های اجتماعی به میدان نبردی برای جلب توجه انسان‌ها بدل شده است. با نسل جدید هوش مصنوعی، این عرصه نبرد، از «توجه» به «صمیمیت» تغییر خواهد کرد. ولی در نبرد بین هوش‌های مصنوعی برای ایجاد رابطه صمیمانه با ما - که می‌تواند ما را به رای دادن به برخی سیاستیون یا خرید برخی محصولات متقاعد کند - چه بر سر جامعه انسانی و روان انسان خواهد آمد؟

حتی بدون ایجاد «صمیمیت ساختگی»، ابزارهای مدرن هوش مصنوعی تاثیر عمیق بر عقاید و جهان‌بینی ما خواهد داشت. مردم شاید از یک هوش مصنوعی منفرد به عنوان فرشته مشاور و همه‌چیزدان استفاده کنند. جای تعجب ندارد که گوگل هراسیده است. چرا من سر خود را با جستجوی اینترنتی درد بیاورم، وقتی خیلی راحت می‌توانم از فرشته مشاور بپرسم؟ صنعت اخبار و تبلیغات هم باید بترسد. چرا من روزنامه بخوانم وقتی می‌توانم آخرین اخبار را از فرشته مشاورم بگیرم؟ و وقتی می‌توانم از فرشته مشاورم بپرسم چه چیزی بخرم بهتر است، دیگر تبلیغات به چه دردی می‌خورد؟

اما حتی این سناریوها هم تصویر کلی را واقعا نشان نمی‌دهد. آنچه این‌جا از آن سخن می‌گوییم، احتمالاً پایان تاریخ انسان است. نه پایان تاریخ، فقط پایان قسمتی از تاریخ که زیر سلطه انسان بوده است. تاریخ تعامل بین بیولوژی و فرهنگ است؛ بین نیازهای بیولوژیک و امیال ما برای چیزهایی مثل تغذیه و سکس و همین‌طور مخلوقات فرهنگی ما مثل ادیان و قوانین. تاریخ روندی است که از طریق آن، تغذیه و سکس به کنترل قوانین و ادیان در آمد.

اگر هوش مصنوعی فرهنگ را در دست بگیرد و شروع به خلق قصه‌ها، ملودی‌ها، قانون و ادیان کند، چه بر

سر سیر تاریخ خواهد آمد؟ ابزارهای پیشین مثل **ماشین چاپ** و **رادیو** به گسترش ایده‌های فرهنگی انسان‌ها کمک کردند، ولی هرگز از خودشان ایده‌های فرهنگی جدید خلق نکردند. هوش مصنوعی اساساً متفاوت است. هوش مصنوعی می‌تواند ایده‌های کاملاً جدید، و فرهنگ کاملاً تازه خلق کند.

ابتدا احتمالاً هوش مصنوعی از الگوهای اولیه انسانی، که در دوران نوزدایش آموخته، تقلید خواهد کرد. ولی با گذشت هر سال، فرهنگ هوش مصنوعی جسورانه به جاهایی وارد خواهد شد که انسان هرگز قبلاً به آنها پا نگذاشته است. هزاران سال، انسان‌ها درون رویای انسان‌های دیگر زیستند. در دهه‌های آتی، ما شاید درون رویاهای یک هوش مصنوعی بیگانه باشیم.

البته تازه چند دهه است که ترس از هوش مصنوعی ذهن بشر را به خود مشغول داشته؛ ولی هزاران سال انسان‌ها اسیر ترسی بسیار عمیق‌تر بوده‌اند. ما همیشه از قدرت قصه‌ها و تصاویر برای فریب اذهانمان و ایجاد توهمات استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، از دوران باستان انسان‌ها از گرفتار شدن در دنیای توهمات ترس داشته‌اند.

در سده هفدهم **رنه دکارت** می‌ترسید که شاید دیوی شرور او را درون دنیای توهمات اسیر کرده و هر آنچه او می‌بیند و می‌شنود، مخلوق آن باشد. از یونان باستان، **تمثیل غار افلاطون** معروف بوده است: عده‌ای همه عمر درون غاری زنجیر شده و روبه‌روی‌شان دیواری خالی قرار دارد. روی دیوار سایه‌های مختلفی حرکت می‌کند. و این زندانیان توهمات خود را به عنوان واقعیت می‌پذیرند.

در هند باستان مرشدان **بودایی** و **هندو** می‌گفتند که انسان‌ها درون **مایا** یعنی دنیای توهمات گرفتار زندگی می‌کنند: آنچه که در حالت عادی واقعیت می‌پنداریم، معمولاً فقط تصورات ذهن ماست. مردم به خاطر باورش‌شان به یک چنین توهمی، ممکن است جنگ‌های تمام‌عیار راه بیندازند، دیگران را بکشند یا مایل به کشتن خودشان باشند.

انقلاب هوش مصنوعی ما را با دیو دکارت، غار افلاطون، و مایا رو در رو کرده است. اگر حواسمان نباشد، شاید در پس پرده‌ای از توهمات گرفتار شویم و نتوانیم آن را پاره کنیم یا حتی متوجه وجود آن نشویم.

البته قدرت جدید هوش مصنوعی را می‌توان برای مقاصد نیک هم به کار برد. من این‌جا به این موضوع نمی‌پردازم چون طراحان هوش مصنوعی به قدر کافی درباره‌اش حرف می‌زنند. شغل مورخان و فلاسفه‌ای مثل من این است که به خطرات توجه بدهم. ولی مسلماً هوش مصنوعی می‌تواند به طرق بی‌شمار به ما مدد برساند: از یافتن معالجات تازه برای سرطان گرفته تا کشف راه‌حلهایی برای بحران اقلیم. مسئله پیش روی ما این است که اطمینان حاصل کنیم ابزارهای جدید هوش مصنوعی برای خیر استفاده شود و نه برای شر. به این منظور، اول باید توانمندی‌های واقعی این ابزارها را بشناسیم.

ما از سال ۱۹۴۵ فهمیده‌ایم که تکنولوژی اتمی می‌تواند انرژی ارزان برای بهره‌برداری بشر تولید کند، ولی همین‌طور می‌تواند تمدن بشر را به‌طور فیزیکی نابود کند. بنابراین کل نظام بین‌الملل را طوری تغییر شکل دادیم تا بشر حفظ شود و اطمینان حاصل شود که تکنولوژی اتمی اصولاً برای خیر مصرف می‌شود. حالا مجبوریم با سلاح کشتار انبوه جدیدی سر و کله بزنیم که می‌تواند دنیای ذهنی و اجتماعی ما را نابود کند.

البته می‌توانیم ابزارهای جدید هوش مصنوعی را ضابطه‌مند کنیم ولی باید سریع دست به کار شویم. سلاح‌های اتمی نمی‌توانند سلاح‌های اتمی نیرومندتری اختراع کنند، ولی هوش مصنوعی می‌تواند هوش مصنوعی فوق‌العاده قوی‌تری تولید کند. اولین گام حیاتی، مطالبهٔ ایجاد کنترل‌های ایمنی سختگیرانه پیش از انتشار ابزارهای نیرومند هوش مصنوعی در قلمروی عمومی است. درست همان‌طور که شرکت‌های داروسازی نمی‌توانند تا پیش از آزمایش آثار جانبی کوتاه‌مدت و بلندمدت داروهای جدید را روانهٔ بازار کنند، شرکت‌های تکنولوژی هم نباید ابزارهای هوش مصنوعی را پیش از ایمن‌شدن آن‌ها منتشر کنند. ما به چیزی شبیه سازمان غذا و دارو برای

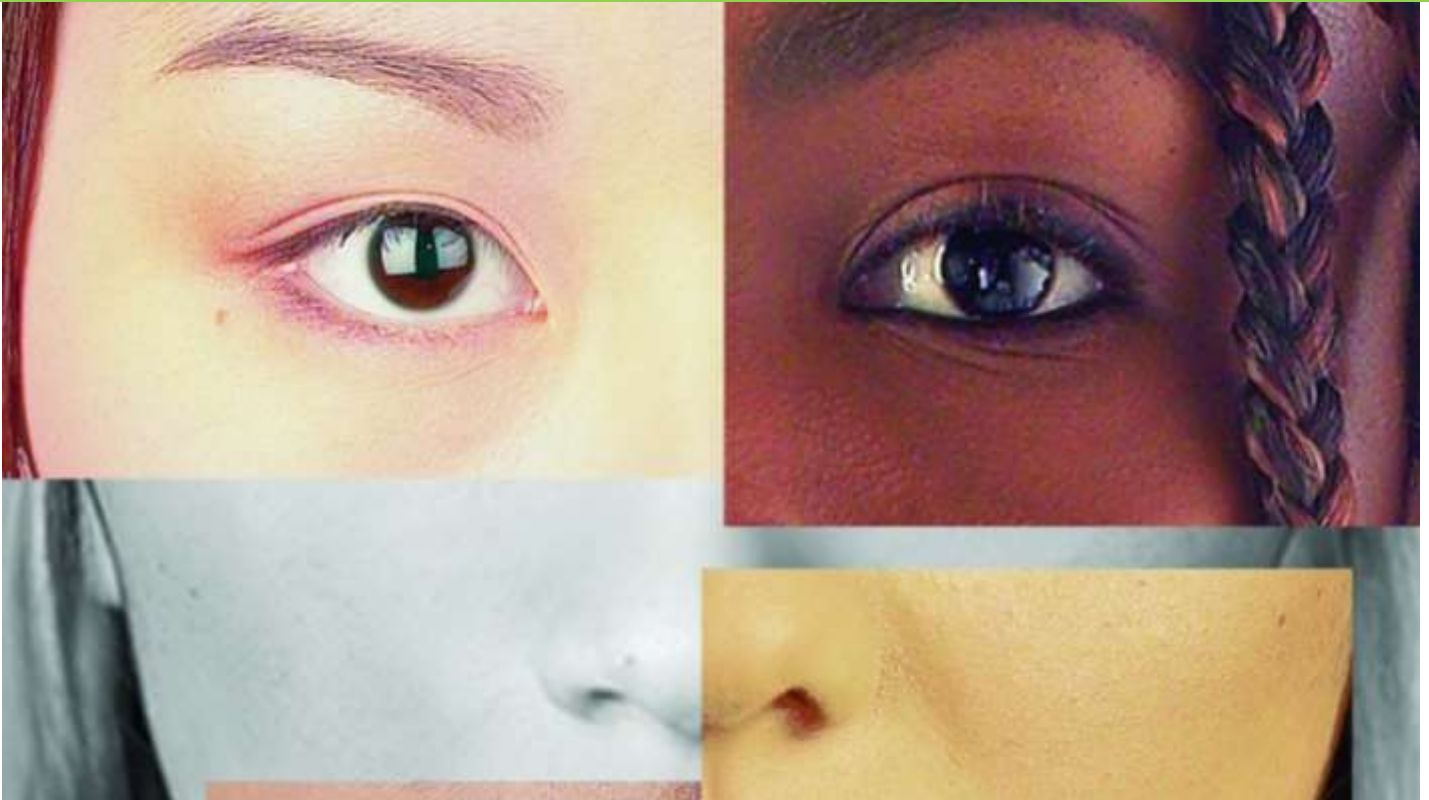
تکنولوژی‌های نوین نیاز داریم. و همین الان نیاز داریم. اما آیا کاستن سرعت توسعهٔ عمومی هوش مصنوعی باعث عقب افتادن دموکراسی‌ها از رژیم‌های دیکتاتوری بی‌رحم نخواهد شد؟ درست برعکس. توسعهٔ بی‌قاعدهٔ هوش مصنوعی منجر به هرچومرچ اجتماعی می‌شود که این به نفع دیکتاتورها و مایهٔ نابودی دموکراسی‌هاست. دموکراسی یعنی گفتگو، و گفتگو به زبان متکی است. وقتی هوش مصنوعی زبان را هک می‌کند، می‌تواند توانایی ما را برای داشتن گفتگوهای معنادار از بین ببرد، و نتیجتاً دموکراسی را نابود کند. ما تازه با یک هوش مصنوعی بیگانه، روی کرهٔ زمین مواجه شده‌ایم. چیز زیادی از آن نمی‌دانیم، جز این‌که

می‌تواند تمدن ما را نابود کند. باید توسعهٔ غیرمسئولانهٔ ابزارهای هوش مصنوعی را در عرصهٔ عمومی متوقف کنیم، و هوش مصنوعی را پیش از آن‌که ما را کنترل کند کنترل کنیم، و اولین کنترلی که من پیشنهاد می‌دهم، اجباری کردن افشای هویت برای هوش مصنوعی است. اگر من با کسی صحبت می‌کنم، و نتوانم تشخیص دهم که او آدم است یا هوش مصنوعی، این دیگر پایان دموکراسی‌ست.

این متن را یک انسان نوشته است.



هویت‌های نابه‌جا: کشور



تاریخ انتشار:
1395/10/13

چرا «ملت» مفهومی مناقشه‌آمیز است؟ «حق تعیین سرنوشت» مهم‌تر است یا «تمامیت ارضی»؟ اگر همه می‌پذیریم که «ما» حق داریم بر خود حکومت کنیم چرا اغلب دستیابی به توافق درباره‌ی کیستی «ما» چنین دشوار یا حتی ناممکن است؟ علل رواج ملی‌گرایی در عصر جهانی‌شدن چیست؟

می‌دهد این است که هر فرد چگونه می‌تواند تصمیم بگیرد که به کدام کشور تعلق دارد.

زمانی که اشمیتز به سن بلوغ رسید، امپراتوری‌های عثمانی، اتریش-مجارستان، و روسیه بر گروه زیادی از مردم اروپا حکومت می‌کردند. اما در ابتدای قرن نوزدهم و در سراسر قرن بیستم در بین بسیاری از مردمی که هرگز دولتی متعلق به خود نداشتند جنبش‌هایی سیاسی آغاز شد. این جنبش‌ها می‌خواستند که سیاست و ملیت را به یکدیگر پیوند دهند: آنها ست-ملت بیانگر این

د که از پیش امر

مشترک مهمی بین آنها وجود داشته است. برای نامیدن این افراد به اسمی نیاز داریم، اما این نام نباید حاکی از آن باشد که آنها از قبل شهروندی سیاسی مشترکی داشته‌اند. من آنها را مردم می‌نامم. «مردم» یعنی گروهی از انسان‌ها که تبار واقعی یا خیالی مشترکی دارند، خواه دولت مشترکی داشته باشند یا نه.

شهرهای هانزایی، آلمان متحد شکل گرفت. وقتی که اتوره در سال 1874، در ایالت باواریا، راهی مدرسه شد، کشور آلمان از او جوان‌تر بود.

وضع ایتالیا چگونه بود؟ در حقیقت می‌توان گفت که اتوره و ایتالیا دوقلو بودند. دولت ایتالیای مدرن و اتوره در یک سال پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند. ایتالیای مدرن ترکیبی بود از قلمروی ونیزی امپراتوری اتریش، ایالت‌های پاپی، پادشاهی دو سیسیل، و پادشاهی پیمونت-ساردنی. از همین رو، آلمانی‌بودن

شهروندی. تنها در اواخر دهه‌ی پنجاه، پس از پایان جنگ جهانی اول، بود که تریسته همان چیزی شد که امروز هست، یعنی شهری ایتالیایی. ما با یهودی‌زاده‌ای مواجه‌ایم که خداناباور بود اما به نشانه‌ی احترام به همسرش، کاتولیک شد؛ کسی که ادعای آلمانی و ایتالیایی‌بودن داشت اما همواره احساس می‌کرد صرفاً تریسته‌ای است. زمانی که زاده شد از اتباع امپراتوری اتریش بود و به هنگام مرگ از اتباع پادشاه ایتالیا. پرسشی که زندگی او در برابر ما قرار

آرون اتوره اشمیتز در اواخر سال 1861، در شهر تریسته، به دنیا آمد. مادر و پدر او یهودی بودند و، به ترتیب، اصالت ایتالیایی و آلمانی داشتند. تریسته بندر تجاری اصلی امپراتوری اتریش، و اتوره‌ی جوان شهروند همین امپراتوری بود. در زمان تولد او کلمات «آلمانی» و «ایتالیایی» به این معنا نبودند که فرد شهروند آلمان یا ایتالیا است. زمانی که اتوره نه ساله بود، از کنار هم قرار گرفتن تعدادی از دوک‌نشین‌ها، پادشاهی‌ها، شاهزاده‌نشین‌ها و دولت-



بخش حفظ شده از "پرده آهنین" در جمهوری چک.

کنیم که ملت گروهی از مردم است که تصور می‌کنند تباری مشترک دارند «و» این امر برایشان مهم است. خوب، چگونه می‌توان فهمید که چه زمانی تبار مشترک افراد به «اندازه‌ی کافی» برایشان مهم است و از «آگاهی ملی» برخوردار اند؟

منطبق ساختن افراد با قلمروها، سومین سردرگمی‌ای است که با آن مواجه‌ایم. بیشتر از آکانها نام بردم. اما در کنار آکانها، مردمی با تبار متفاوت زندگی می‌کنند- مثلاً، گوانها که اجدادشان هزار سال قبل به غنا مهاجرت کردند. در مواجهه با وضعیتی که اقلیت‌های مختلف در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، منطق تبار مشترک سه راه حل ارائه می‌کند: نابودسازی، اخراج، یا همگون‌سازی (یعنی، ابداع داستانی درباره‌ی تبار مشترک برای سرپوش گذاشتن بر مسئله‌ی تکرار). همه‌ی این «راه‌حل‌ها» در چند صد سال گذشته امتحان شده‌اند. اگر قرار نبود مردم و دولت‌ها را بر هم منطبق کنیم، به هیچ کدام از این راه‌حل‌ها نیاز نداشتیم.

هنگامی که مرزهای سیاسی ثابتی وجود ندارد، تصمیم درباره‌ی این که به کدام ملت تعلق داریم پیچیده‌تر می‌شود. تجربه‌ی اِنوره اشمیت - به عنوان شهروند یک کشور که بدون تغییر محل زندگی خود به شهروند کشوری دیگر تبدیل شد- سرنوشت مشترک میلیون‌ها نفر در قرن بیستم بود.

در سال 1900، بخش عمده‌ی اروپای مرکزی و شرقی زیر سلطه‌ی یکی از امپراتوری‌ها بود. پس از جنگ جهانی اول دولت‌ملتهای مستقل کم‌کم پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند.

توافق بر سر این که «ما» کیستیم بسیار دشوار است؟ «ما مردمی واحد و دارای تباری مشترک ایم.» اما اگر همین ایده را در محدودترین معنای خود به کار ببریم، می‌توان گفت که هر خانواده نیز تباری مشترک دارد. و در گسترده‌ترین معنای خود، کل نوع بشر نیز تباری مشترک دارند. در این صورت، اگر بخواهیم ملت‌ها را مشخص کنیم، مرزها را در کجا باید ترسیم کنیم؟ تصور بر این است که مردم آشناتری در غنا - جایی که من بزرگ شدم- تباری مشترک دارند؛ اما این امر درباره‌ی مردمان آکان نیز، که ما هم به آنها تعلق داریم، صادق است. بنا بر این اگر قرار بر ایجاد ملت باشد، شاید آکان معقول‌تر از آشناتری باشد: ملت‌های مدرن هرچه بزرگ‌تر باشند بهتر است- جمعیت آکانها دو برابر آشناتری‌ها است و آنها در سراسر غنا جنوبی و ساحل عاج پراکنده‌اند. اما اگر این اندیشه را بسط بدهیم، چرا دنبال اتحادی بزرگ‌تر نباشیم؟ این استدلال پان‌آفریقایی‌ها است، کسانی که می‌خواهند دولتی بسیار بزرگ از تمام مردم آفریقایی‌تبار تشکیل بدهند. کدام یک درست است؟ پس اولین سردرگمی به مسئله‌ی مقیاس مربوط می‌شود.

با وجود این، حتی اگر بتوانیم مقیاسی را انتخاب کنیم، ممکن است اعضای چنین گروهی «مایل» نباشند با یکدیگر یک دولت تشکیل دهند. گفته می‌شود سِلت‌های برتانی، گرنوال، ایرلند، اسکاتلند، و ولز تبار مشترکی دارند، اما اغلب آنها آن اندازه به این امر اهمیت نمی‌دهند که بخواهند در کنار یکدیگر و به عنوان مردمی واحد وارد عمل شوند. آنها ملت نیستند. بنابراین، بیا بیاید فرض

در سال 1830، فیلسوف بزرگ آلمانی، هگل، نوشت «هدف بنیادی برای وجود مردم، تبدیل شدن به دولت و حفظ خود در این حالت است؛ مردمی که دولت تشکیل ندهند تاریخ واقعی ندارند.» هگل فکر می‌کرد که با گذشت زمان، هر گروهی از مردم که اهمیتی داشتند به تدریج صاحب دولتی از آن خود می‌شدند: این اندیشه در قرن بعد سراسر جهان را فراگرفت.

«مردم» یعنی گروهی از انسان‌ها که تبار واقعی یا خیالی مشترکی دارند، خواه دولت مشترکی داشته باشند یا نه.

امروزه، در دوره‌ای که می‌توان آن را عصر پسا-امپراتوری خواند، هیچ عقیده‌ی سیاسی‌ای مانند حاکمیت ملی پذیرشی فراگیر ندارد. نباید دیگران بر «ما» حکومت کنند و نباید اسیر اشغالگران خارجی باشیم؛ «ما» باید اجازه داشته باشیم که بر خود حکومت کنیم. همین ایده‌ی ساده به بخشی جدایی‌ناپذیر از مفهوم ملت تبدیل شده است. این امر به فروپاشی امپراتوری‌ها و آغاز عصر استعمارزدایی یاری رسانده است. برای پیش‌بردن این آرمان، مرزهای جدیدی ترسیم شدند؛ حتی در دوران ما نیز این ایده مرزها را جابه‌جا کرده است. در نظم سیاسی کنونی، این اصل بیش از همه خودنمایی می‌کند. با این حال، این آرمان در ذات خود تناقضی دارد که امروز می‌خواهیم درباره‌ی آن صحبت کنم.

برای درک این مطلب، از خود بپرسید که اگر همه بر سر این امر توافق دارند که «ما» حق داریم بر خود حکومت کنیم، پس چرا اغلب دستیابی به

پس از جنگ جهانی دوم، مرزها دوباره دگرگون شد و **برده‌ای آهنگن** بار دیگر نقشه‌ی اروپا را تغییر داد.

در همان دوران، با تجزیه‌ی هند تحت سلطه‌ی انگلستان در سال 1947، 14 میلیون نفر از مرزهای جدید بین هند و پاکستان عبور کردند: هندوها و سیک‌ها به سمت هند و مسلمانان به سمت پاکستان. این جابه‌جایی، بزرگترین مهاجرت در تاریخ بشر بود. با این حال، حدود سی تا چهل میلیون مسلمان در هند باقی ماندند.

با خاتمه‌یافتن امپراتوری‌های اروپایی، ده‌ها دولت مستقل در آفریقا و آسیا به وجود آمد. در سال 1945، در آفریقا تنها مصر، اتیوپی، و آفریقای جنوبی مستقل بودند. امروزه، 54 دولت مستقل در اتحادیه‌ی آفریقا وجود دارد. موفقیت جنبش‌های ملی‌گرا در سطح جهان پدیده‌ای متعلق به قرن بیستم است اما ایدئولوژی محرک این جنبش‌ها تنها یک قرن پیش‌تر رواج یافته بود. فکر می‌کنم بسیاری از این مسئله تعجب خواهند کرد. تاریخ بشر سرشار از داستان‌هایی درباره‌ی برخورد بین قبایل است. در عهد عتیق نام گروه‌های مختلفی از مردم - به آن معنایی که در اینجا مطرح کردم - آمده است: آشوریان، قوم کنعان، کلدانیان، کوشی‌ها، فلسطینی‌های باستان و دیگران. اقدامات آنها موضوع هزاران داستان حماسی است. آشوریان به اسرائیل حمله می‌کنند؛ آشانتی‌ها، دنکیرابی‌ها را مغلوب می‌کنند؛ یونانیان از رومی‌ها شکست خوردند. داستان‌های هر گروه، از مردم خود ستایش کرده و آنها را انسان‌هایی فوق‌العاده می‌خواند، گروهی که تعلق به آن بسیار باارزش است. اما چرا نمی‌توان آنها را ملی‌گرایی محسوب کرد؟

پاسخ این است که در اواخر قرن هجدهم، عنصر جدیدی به اندیشه‌ی اروپایی اضافه شد. رمانتیسیسم، در واکنش به عقل‌گرایی عصر روشنگری، باعث به‌غلیان آمدن احساسات و ایده‌های جدیدی شد. شیفتگی نسبت به قهرمانان فاتح و توجه به سنت‌های عامیانه که تصور می‌شد بیانگر روح حقیقی مردم است، از پیامدهای این رمانتیسیسم بود. به باور فیلسوف رمانتیک، یوهان گوتفرید هردر، روحی که آلمانی‌ها را به مردمی واحد تبدیل می‌کند، بیش از هر چیز دیگر در زبان و ادبیات آنها تجسم یافته است. هردر فکر می‌کرد این ایده درباره‌ی سایر مردم نیز صادق

است.

در اسکاتلند نیز **رابرت برنز**، شاعر ایرشایر، چنین رویکردی داشت: آهنگ‌های عامیانه‌ی مردم عادی را جمع‌آوری می‌کرد و به زبان روزمره‌ی مردم شعر می‌سرود. با گسترش سواد و صنعت چاپ، مردم عادی نیز به طور روزافزونی خود را بخشی از جامعه‌ی گسترده‌ی هم‌میهنان می‌دانستند. وحدت این مردم تا حدی ناشی از مطالعه‌ی آثار کسانانی مانند برنز بود.

در اواخر قرن نوزدهم، این آرمان رمانتیک به امری بدیهی تبدیل شده بود. ارنست رنان، وطن‌پرست و مورخ محافظه‌کار فرانسوی، در سال 1882 نوشت: «ملت، روح یا اصلی روحانی است. «هزار کیلومتر آن‌طرف‌تر، انقلابی جنوبی، جوزپه مارتینی، مأموریت ملی‌گرایانه‌ی خود را چنین اعلام کرد: «بیدار کردن روح ایتالیا.»

در تریسته، شهر اشمیتز، احتمالاً بسیاری از مردم بیشتر مایل بودند که روح ایتالیا در خواب بماند. این شهر، مانند خود امپراتوری، آمیزه‌ای از گروه‌های مختلف بود. اغلب مردم یا به زبان آلمانی صحبت می‌کردند یا تریسته‌ای - لهجه‌ی ایتالیایی محلی - اما در حومه‌ی شهر بسیاری از مردم اسلونیایی‌زبان بودند. ملی‌گرایان ایتالیایی و اسلونیایی مجبور بودند با آلمانی‌های فرهیخته‌ای رقابت کنند که مدافع جهان‌وطنی امپراتوری اتریشی-مجارستانی بودند. در مهمانی شامی که در سال 1847 به افتخار ریچارد کوبدن، دولتمرد لیبرال انگلیسی، برپا شده بود فردی به نام فون بروک با صدای بلند فریاد زد: «ما تریسته‌ای هستیم؛ ما هیچ ارتباطی با ملی‌گرایان ایتالیایی و آلمانی نداریم.»

در سال ۱۹۲۵، در آفریقا تنها مصر، اتیوپی، و آفریقای جنوبی مستقل بودند. امروزه، ۵۴ دولت مستقل در اتحادیه‌ی آفریقا وجود دارد.

ایزابل برتون، همسر کاردار بریتانیا در تریسته در دهه‌های 1870 و 1880، می‌نویسد که اکثر یهودیان تریسته هوادار «ایتالیایی‌های راستین» بودند. اشمیتز هم به این گروه تعلق داشت. هنگامی که کار نوشتن را آغاز کرد، تصمیم گرفت به زبان ایتالیایی معیار بنویسد، اما نه به عنوان یک ایتالیایی. او در آثار خود از نام ایتالو زوؤ استفاده می‌کرد که معنای آن «ایتالیایی

سواییی» بود. از آنجا که سواییا نام منطقه‌ای در جنوب آلمان است، در واقع او آشکارا به تبار دوگانه‌ی خود اشاره داشت.

احتمالاً اگر به خاطر مربی زبان انگلیسی ایتالو زوؤ نبود ما اینک اطلاعات بسیار اندکی درباره‌ی او داشتیم. مربی او فردی ایرلندی بود که از سال 1904 تا 1920 در تریسته زندگی می‌کرد و رابطه‌ی پیچیده‌ای با ملی‌گرایی داشت. نام این مربی جیمز جویس بود. جویس شخصیت لئوپلد بلوم، یهودی‌ای آواره و قهرمان «اولیس»، را از روی زوؤ الگوبرداری کرده بود.

زوؤ از اولین هواداران نوشته‌های جویس بود، جویس نیز متقابلاً کمک کرد تا ترجمه‌ی فرانسوی کتاب زوؤ با عنوان **اعترافات زنون** منتشر شود. کتاب اصلی توجه‌ها را، حتی در ایتالیا، به خود جلب نکرده بود. نسخه‌ی فرانسوی آن که از حمایت جویس برخوردار بود ستایش بسیاری را برانگیخت و به درستی یکی از برترین رمان‌های ادبیات نوگرای اروپایی محسوب شد.

زوؤ در کتاب خود به ما یادآوری می‌کند که وجود تنوع فرهنگی و زبانی در جامعه می‌تواند با چشم‌انداز رمانتیک ملی‌گرایانه‌ای که به دنبال متحد کردن آن جامعه بر اساس فرهنگ و زبان است در تعارض باشد. در واقع تعارض قاعده است و نه استثنا.

اسکاتلند را در نظر بگیرید. برای صدها سال در این کشور زبان‌های متعددی وجود داشته (گیلیک، لالندز، و انگلیسی) و مناطق مختلف آن (نواحی کوهستانی، جزایر، شهرها، و روستاها) نیز فرهنگ‌های متفاوتی داشته‌اند. بسیاری از اموری که جزئی از فرهنگ اسکاتلندی به شمار می‌روند چندان فراگیر نیستند. امروزه کمتر از 60000 نفر به زبان گیلیک حرف می‌زنند؛ زبان مادری اکثر مردم اسکاتلند در پانصد سال گذشته گیلیک نبوده است. تصور می‌شود که اسکاتلند سرزمین کلیسای اسکاتلند (کِرک) باشد اما در گلاسگو (بزرگترین شهر اسکاتلند) تعداد کاتولیک‌ها از پیروان کلیسای اسکاتلند بیشتر است. مانند بسیاری از کشورهای اروپایی، یهودیان از دیرباز در اسکاتلند حضور داشته‌اند و بر تعداد مسلمانان نیز روزبه‌روز افزوده می‌شود.

پیچیدگی‌هایی از این دست در سراسر جهان وجود دارد. بنا بر گفته‌ی اویگن وبر مورخ، تا سال 1893 تقریباً یک‌چهارم از 30 میلیون جمعیت فرانسه هنوز به زبان فرانسوی مسلط نبودند. در ایتالیا، زمانی که به کشوری یکپارچه تبدیل شد، لهجه‌های متعددی وجود داشت و هیچ‌یک برای گروه دیگر فهمیدنی نبود. حتی همین امروز در ایتالیا 20 لهجه‌ی رسمی وجود دارد و البته تعداد کسانی که به زبان امهری یا عربی سخن می‌گویند نیز رو به افزایش است.

در هند، چین، و اندونزی هم اقوام گوناگونی زندگی می‌کنند، هر چند ممکن است خود این کشورها به آن معترف نباشند. و همان‌طور که می‌دانید، کشورهای قاره‌ی آمریکا، از جمله ایالات متحده، به ریشه‌های متکثر خود اذعان دارند.

با تجزیه‌ی هند تحت سلطه‌ی انگلستان در سال ۱۹۴۷، ۱۴ میلیون نفر از مرزهای جدید بین هند و پاکستان عبور کردند: هندوها و سیک‌ها به سمت هند و مسلمانان به سمت پاکستان. این جابه‌جایی، بزرگترین مهاجرت در تاریخ بشر بود. با این حال، حدود سی تا چهل میلیون مسلمان در هند باقی ماندند.

با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها، چگونه می‌توان پذیرفت که حق تعیین سرنوشت - امری که می‌تواند هر نظم سیاسی را بر هم بزند - آرمانی مقدس باقی مانده است؟ جواب این است: با احتیاط و به صورتی متناقض. جدیدترین کشورهای اروپا را در نظر بگیرید. سازمان ملل «تمامیت ارضی» دولت‌های موجود را به رسمیت می‌شناسد اما از اصل حق تعیین سرنوشت نیز حمایت می‌کند. دیوان بین‌المللی دادگستری در سال 2008، با در نظر گرفتن این دو اصل اعلام کرد که اعلام استقلال یک‌جانبه‌ی کوزوو با قوانین بین‌الملل مغایرت ندارد. نماینده‌ی انگلستان در سازمان ملل با تأیید این رأی گفت در این مورد، حق تعیین سرنوشت نسبت به تمامیت ارضی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

بیش از صد کشور کوزوو را به عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناختند. طبیعتاً صرب‌ها اعتراض کردند زیرا باور داشتند که کوزوو «مهد» هویت ملی آنها است. در دفاع از تمامیت ارضی صرب‌ها، هیچ صدایی

به اندازه‌ی صدای ولادیمیر پوتین بلند و رسا نبود. چند سال بعد مسئله‌ی کریمه و همه‌پرسی آن پیش آمد. مانند بازی کریکت که در پایان هر نوبت جای دفاع و حمله عوض می‌شود، این بار هواداران حق تعیین سرنوشت به مدافعان تمامیت ارضی تبدیل شدند و بزرگترین مدافع تمامیت ارضی به هوادار حق تعیین سرنوشت مبدل شد.

توجه داشته باشید که هیچ‌کس به طور مستقیم با این فرضیه که مردم اجازه دارند جامعه‌ی سیاسی و دولت خود را ترک کنند، مخالف نبود. دیپلمات‌های غربی، قانونی‌بودن و عملی‌بودن همه‌پرسی در کریمه را زیر سؤال می‌بردند.

ممکن است بگویید که باید با مردم اوکراین، از جمله کسانی که در کریمه زندگی می‌کردند، مشورت می‌شد. اما آیا اصلاً چیزی به عنوان مردم کریمه وجود داشت؟ این راهبرد سابقه‌ای دیرینه دارد، زیرا آنچه که

«مردم» می‌خواهند همواره بستگی به این دارد که مرزها را چگونه ترسیم می‌کنید. استدلال آبراهام لینکلن در مخالفت با جدایی‌طلبی جنوب آمریکا همان استدلال چین در برابر استقلال‌طلبان تبتی و

همان استدلال اسپانیا در برابر استقلال‌طلبی کاتالان است: مردم، یعنی اکثر شهروندان کل کشور، با آن موافق نیستند.

منظورم این نیست که این موارد هیچ فرقی با هم ندارند. بلکه می‌خواهم بگویم که هر اندازه هم که تعریف ما از مردم مبهم باشد، آرمان حاکمیت ملی یکی از منابع مشروعیت‌بخشی مؤثر باقی خواهد ماند. این همان تناقضی است که در ابتدای سخنرانی به آن اشاره کردم: بله، «ما» حق تعیین سرنوشت داریم اما این اندیشه زمانی می‌تواند راهنمای ما باشد که پیشتر بدانیم «ما» کیستیم.

پیشتر درباره‌ی ظهور دولت‌ملت‌ها در عصر امپراتوری سخن گفتم. در دهه‌های اخیر، بسیاری از نظریه‌پردازان جهانی‌شدن پیش‌بینی کرده‌اند که این فرآیند معکوس خواهد شد: گفته می‌شود که دولت‌ملت به سطح مدیریت میانی تنزل خواهد یافت؛ در جریان فراملی سرمایه و کار،

قراردادهای بانکی و پیمان‌های تجاری، و تمهیدات امنیتی فراملی لازم برای مقابله با دشمنان در سطح جهانی - دولت تنها یک حلقه‌ی اتصال خواهد بود. «عصر شبکه» به تدریج جایگزین عصر ملی‌گرایی خواهد شد.

آنچه امروزه در همه جا به چشم می‌خورد نیروهای است که در برابر این نوع جهانی شدن مقاومت می‌کنند. بوریس جانسون با اتکا به همین نیروها اعلام کرد که برگزیت «به حق مردم این کشور برای تعیین سرنوشت‌شان مربوط است.» اما آیا او درباره‌ی مردم بریتانیا صحبت می‌کرد؟ خُب، آنها همین حق را از مردم اسکاتلند دریغ کرده‌اند. «ما» کیستیم؟

بی‌شک، در ملی‌گرایی برگزیت رگه‌هایی از میهن‌شیفتگی وجود داشت. این نوع ملی‌گرایی شدید و آشکار در نقاط دیگر نیز دیده می‌شود.



آرون اتوره اشمیتز

در هند، حزب حاکم با ادعای این که تنها هندوتوا (هندو بودن) - وحدت زبانی، دینی، و فرهنگی - می‌تواند باعث یکپارچگی ملت شود، برای خود هوادارانی به دست آورد؛ در اتریش، حزب آزادی اعلام کرد که میراث آلمانی سبب یکپارچگی میهن (اتریش) است. احزاب حاکم در لهستان و کشورهای دیگر نیز حرف‌های مشابهی زده‌اند؛ آنها از «ارزش‌های مسیحی» در برابر مهاجران خاورمیانه‌ای دفاع می‌کنند، «دیوان‌سالاران وابسته به اتحادیه‌ی اروپا» را سرزنش می‌کنند، و خلوص میراث ملی را می‌ستایند. بنا بر تصورات سیاسی آنها، شبکه روبه افول است. به سبب تأکید بر این نوع ملی‌گرایی، اقلیت‌های دینی و قومی، مانند کولی‌ها، از جایگاهی برابر در درون ملت برخوردار نیستند. این واکنش‌ها و مقاومت‌ها بدون پیشینه نیستند.

تعجب نخواهید کرد اگر بشنوید که این موعظه‌ها درباره‌ی خلوص میراث ملی، برای انوره اشمیتز و واقع‌گرایی نافذ او جذابیت اندکی داشت. در اواخر عمر اشمیتز، دولت ایتالیا به شهروندان جدید خود، افرادی مانند او، فشار می‌آورد تا نام فامیلی ایتالیایی انتخاب کنند. اشمیتز داوطلبانه پذیرفت تا نام خود را به نام مستعاری که داشت، ایتالو زو، تغییر دهد. دولت نپذیرفت: نام‌های جدید ایتالیایی باید ترجمه‌ی لفظی نام‌های قدیمی باشد. اشمیتز منصرف شد و با خود گفت «در حال حاضر دو نام دارم، چرا سومی را هم به آنها اضافه کنم؟» اشتیاق او به ایتالیایی بودن، حد و مرزی داشت.

اگر این ایده را رد کنیم که وحدتی طبیعی به کشورها شکل می‌دهد، با نوعی معما مواجه خواهیم شد: چگونه یکپارچگی کشورها را حفظ کنیم؟

پدر من، مخالف شورانگیز استعمار و از رهبران مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی غنا، یک‌بار در روزنامه‌ای، مقاله‌ای با این عنوان منتشر کرد «آیا غنا ارزش آن را دارد که در راهش جان دهیم؟» پاسخ او البته مثبت بود. این امر برای او مسئله‌ای انتزاعی نبود. او که گاه‌گاهی به عنوان زندانی سیاسی در زندان بود، یک‌بار به سختی از تیرباران نجات پیدا کرده بود. با این حال، پدر وطن‌دوست من دقیقاً می‌خواست برای چه چیزی جانش را بدهد؟

مردم غنا به حدود هشتاد زبان تکلم می‌کنند؛ تکرر مذهبی در سراسر این کشور کاملاً مشهود است. غنایی‌ها در سراسر جهان هم پراکنده‌اند: صدها هزار نفر در نیجریه، نزدیک به صد هزار نفر در آمریکا و بریتانیا، و هزاران نفر در هلند، آفریقای جنوبی و تعدادی از کشورهای دیگر زندگی می‌کنند.

به علت این پراکندگی و انتشار، مردم غنا به خوبی می‌دانند که از مصادیق تعریف هرِدِر از مردم -مردمی با فرهنگ و تاریخ واحد و روح ملی‌ای وحدت‌بخش- نیستند. اما این باعث نمی‌شود که هنگام انتخابات، سفر به کشورهای خارجی با روایت غنایی، یا تماشای المپیک و مسابقات جام‌جهانی کسی خود را غنایی نداند. لازم نیست به قوم‌آشنائی تعلق داشته باشید تا به کوفی عنان افتخار کنید یا برای لذت بردن از رمان‌های آما آنا آیدوو لازم نیست از قبیله‌ی فانتی باشید. مردم غنا به تدریج و طی چند

دهه زیستن کنار یکدیگر و تحت حکومتی واحد، به مردمی یکپارچه تبدیل شده‌اند، درست همان‌طور که اسکاتلندی‌ها طی چند قرن کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. آنچه اهمیت دارد این فرآیند است.

برای پدر من، ناسیونالیسم معدنی نبود که بتوان از آن چیزی استخراج کرد بلکه پارچه‌ای بود که باید بافته می‌شد.

او احتمالاً با این گفته‌ی زو موافق بود که «ابداع و جعل کردن، آفرینش است و نه دروغ.» لازمه‌ی هویت ملی این نیست که همه از پیش مانند هم باشند. با این حال، لازمه‌ی رسیدن به اهداف حکومت، داشتن زبان مشترک است. دولت زمانی که آموزش ملی را ایجاد می‌کند باید تصمیم بگیرد که کدام لهجه‌های کدامیک از زبان‌ها باید آموزش داده شود. اگر تاریخی که در مدارس آموزش داده می‌شود توضیح بدهد که چرا این «مردم» در این «دولت» گرد هم آمده‌اند، بسیار مطلوب خواهد بود؛ حکومتی که دغدغه‌اش همراهی و هم‌رأیی شهروندان است، داستانی را ترجیح می‌دهد که آنها را به هم پیوند دهد. با وجود جمعیتی متکثر، که تاریخ و سنت‌های محلی آنها می‌تواند بالقوه تفرقه‌آمیز باشد، باید از دعاوی متعارض بر سر حقیقت، عبور کرد. همان‌طور که ارزست رنان بیش از یک قرن پیش گفته است «فراموش کردن، و حتی می‌توانم بگویم خطای تاریخی، عنصری ضروری در آفرینش یک ملت است.»

آنچه در ساختن یک ملت واقعاً اهمیت دارد -علاوه بر داستان‌های مشترک- ابراز تمایل آشکار به ادامه‌ی زندگی مشترک است... موجودیت یک ملت ... نوعی همه‌پرسی روزانه است. «آنچه «ما» را به مردمی متحد تبدیل می‌کند، تعهد به اداره‌ی جمعی زندگی مشترک است.

اگر بپذیرید که ملت‌ها ابداع می‌شوند، خواهید دید که آنها همواره در حال ابداع‌شدن مجدد اند. زمانی برای انگلیسی‌بودن باید تصور می‌کردید که نام اجداد شما هزار سال پیش در کتاب روز رستاخیز ثبت شده است. اکنون فردی هندی‌تبار، مسلمان، یا غنایی‌تبار می‌تواند انگلیسی باشد. زمانی انگلیسی‌بودن با تعلق به کلیسای انگلیکان تعریف

می‌شد، اکنون در تیم ملی انگلستان افرادی از ادیان مختلف حضور دارند. امروز، اسکاتلندی‌ای با پوست تیره، که پدربزرگش از بمبئی به اسکاتلند مهاجرت کرده، می‌تواند به جریان روشنگری اسکاتلند افتخار کند یا از شنیدن داستان **بنوک‌پرن** به هیجان بیاید.

با این حال، همان‌گونه که رنان می‌گفت، آنچه در ساختن یک ملت واقعاً اهمیت دارد -علاوه بر داستان‌های مشترک- «ابراز تمایل آشکار به ادامه‌ی زندگی مشترک است... موجودیت یک ملت ... نوعی همه‌پرسی روزانه است. «آنچه «ما» را به مردمی متحد تبدیل می‌کند، تعهد به اداره‌ی جمعی زندگی مشترک است.

این امر لیبرال دموکراسی را با چالشی جدی مواجه می‌کند. دولت‌های لیبرال به مرامی مدنی نیاز دارند که هم قدرتمند باشد و هم کم‌مایه. آن اندازه قدرتمند باشد که شهروندی را به امری مهم تبدیل کند و آن اندازه کم‌مایه باشد که بتواند بین افرادی از ادیان و اقوام گوناگون مشترک باشد. دولت رمانتیک می‌توانست به این افتخار کند که تجلی اراده‌ی مردمی واحد است؛ در دولت لیبرال از این نیروی جادویی خبری نیست. دولت رمانتیک می‌توانست خود را با اراده‌ی مردم یکسان بدانند؛ دولت‌های لیبرال باید به رضایت خاطر کلی مردم قناعت کنند. دولت رمانتیک با شعار پرشور «مردم واحد» شهروندان خود را متحد می‌کند؛ شعار حقیقی دولت لیبرال این است: «ما می‌توانیم با هم کنار بیاییم.»

در اغلب موارد می‌توانیم. در آمریکا -و قطعاً در اسکاتلند- مدت‌ها است که می‌دانیم بدون داشتن دینی مشترک یا حتی توهم داشتن نیاکانی مشترک، می‌توان یکپارچگی را حفظ کرد.

لازم نیست درباره‌ی همه‌چیز توافق داشته باشیم؛ اروپا یا برگزیت، ادینبورا یا گلاسگو، حزب کارگر یا حزب توری یا حزب ملی اسکاتلند، و یا از همه مهمتر تیم فوتبال رنجرز یا سلتیک. از استقلال اسکاتلند نفعی به من نمی‌رسد.

اما فکر می‌کنم نباید با استفاده از روح نیاکان در دفاع از آن استدلال کرد؛ ملت‌های مدرن در حقیقت واحدی سیاسی اند که هرگز بر اساس اشتراکات ملی از پیش موجود، بنا نمی‌شوند. آنچه یکپارچگی شهروندان را حفظ می‌کند تعهد آنان - بنا بر همه‌پرسی روزانه‌ی رنان- برای زندگی مشترک در دولتی مدرن است. آنچه وحدت آنها را حفظ می‌کند نهادها، فرآیندها، و دستورالعمل‌های این دولت است. امروزه، در حالی که موج ملی‌گرایی راست‌گرایان بار دیگر اروپا را در می‌نوردد، من به این فکر می‌کنم که تکثرگرایی لیبرال تا چه اندازه می‌تواند شکننده باشد. و همان‌طور که می‌توانید انتظار داشته باشید، به ایتالو زوو فکر می‌کنم، کسی که مانند

زنون -عالی‌ترین آفرینش او- از هیچ چیز به اندازه‌ی قدم‌زدن در محله‌های مختلف تریسته خوشحال نمی‌شد. او آبرونیستی قهار بود و آنچه باعث بالندگی‌اش شد این بود که تا حدی یهودی، تا حدی آلمانی و فقط تا حدی ایتالیایی بود. برای زوو، زندگی یعنی رقصیدن با ابهامات. هنگامی که پس از مرگ او، فاشیسم اروپا را به لرزه انداخت خویشاوندان زوو در مواجهه با نیروهایی که از ابهام بیزار بودند و قطعیت را ستایش می‌کردند از هم گسیختند؛ همسر کاتولیک او، لیویا، مجبور شد اسناد هویتی یهودی بگیرد و نوه‌های او نیز در اردوگاه‌ها از گرسنگی جان دادند یا پارتیزان‌هایی بودند که کشته شدند. با این حال، ایتالو زوو هنوز در اصول فرهنگ ما زنده است. درست است

که به مدرنیته‌ی روادار، تکثرگرا، واقع‌بین، و لیبرالی که او تجسم آن بود حمله شده اما با روحیه‌ی زوو به مخالفت قیام نکنید ... زیرا به گمان من ایتالو زوو با آن بصیرت درخشان خود در جانب واقعیت ایستاده است.

* کوامی آنتونی آپیا نظریه‌پرداز آمریکایی-غناپی و استاد فلسفه در دانشگاه نیویورک است. آن چه می‌خوانید، متن یکی از چهار سخنرانی اخیر او در «درس‌گفتارهای ریث» است.

برگردان:

هامون نیشابوری

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

در ضمن به اطلاع می‌رسانیم که مجلس یاد بود آن زنده نام در روز یکشنبه چهاردهم خرداد 1402 از ساعت 15 تا ساعت 5/16 در مسجد جامع شهرک غرب واقع در شهرک غرب روبروی مجتمع میلاد نور برگزار می‌گردد.

شورای مرکزی جبهه ملی ایران

تهران- یازدهم خردادماه 1402

دوستان آزادیخواه و استقلال طلب بود و سال‌ها و از دوران نو جوانی در راه آرمان‌های بزرگ ملت ایران، آزادی و استقرار حاکمیت ملی تلاش کرد. و در این راه همواره ثابت قدم بود.

ما درگذشت این مرد شرافتمند را به خانواده ارجمند فنی پور به ویژه به همسر و فرزندانش و همچنین به همه‌ی اعضای و طرفداران جبهه ملی ایران تسلیت می‌گوییم.

شورای مرکزی جبهه ملی ایران، یکی از اعضای صدیق، صمیمی و فداکار خود را از دست داد.

آقای علی اصغر فنی پور، عضو شورای مرکزی و عضو هیئت رهبری اجرائی و مسئول سازمان اصناف و بازاریان جبهه ملی ایران به دیار باقی شتافت.

آقای علی اصغر فنی پور از پویندگان دیرپای راه مصدق، یعنی از جرگه وطن

